

قلم ایران

۹۳ عجل ۲۱۸
(دوره جدید)

۱۳ اسفند ۱۳۶۶
۳ مارس ۱۹۸۸

زیر نظر شورای نویسندگان

ایرج بزشک زاد

مصدق باز مصلوب

نبود. به مدت ربع قرن، در حیات و ستمش، زوار را دردن هیچ آنها می به اودریغ نشد، بی آنکه کوچکترین روزنه‌ای برای پاسخ گوئی و مدافعه باز باشد. کوشش در جهت تیره و تار کردن تصویر او، تا آخرین روزهای حیات رژیم، جزء برنا مه بود.

در سنوات اخیر، که متهم کنندگان مصدق دوباره یا به میدان فعالیت گذاشته اند، از توتیخ های تازه بروی خاطره او کشیده شده است.

اما این بار، متأسفانه، ترا تجربه سی ساله که هزار تیربلا بر جان او زده بودند و روئین تن همچنان بالا بلند و پرشکوه، برجا مانده بود، سیرغ های خود را به

بقیه در صفحه ۸

درباره هوشنگ وزیر

زندگی سیاسی مصدق در متن نضت ملی ایران نوشته فواد روحانی

کاری ارزنده

در برزخ سیاست و تاریخ

معمولاً انسان هنگامی جای خالی چیزی را احساس می کند که وقتی بود و اکنون نیست، ولی در مورد این کتاب عکس مطلب درست است: وقتی که منتشر شد معلوم گشت چقدر جای آن خالی بود، برای اینکه کودالی را در آگاهی تاریخی - سیاسی خواننده برمی کند، خاصه آن که به یکی از مهم ترین دوره های تاریخ معاصر ایران می پردازد.

درواقع این دوره رانمی توان دوره ای تاریخی به معنای درست کلمه دانست، زیرا هنوز در خاطر آن نسلی که هم اکنون زندگی می کند، زنده است، اما پدیده های سیاسی به معنای متداول کلمه هم نیست، زیرا می رود که در چشم انداز تاریخی جایی برای خود بگشاید، شاید بتوان گفت کتابی است در باره دوره ای در برزخ میان تاریخ و سیاست.

بقیه در صفحه ۴

لسان الغیب شیراز

صدر نشین دیوان غزل

در صفحه ۶

هادی بزاز

پایداری مصدق

در خط آزادی و آزادیخواهی

روایتی با خود دارد. با این همه دشمنان نیز لحظه ای از زمین جوئی و بدخواهی فارغ نبوده اند، که این را در حسابی باید به آن ها حق داد و در حسابی به پای غفلتشان نوشت:

بقیه در صفحه ۲



من در سال ۱۹۵۸ در مرا سدهمین سال درگذشت گاندی، حضور داشتم و از زبان جوانان لعل نهر و درختا به اش شنیدم که گفت: در قرن بیستم از آسیا سه مرد بزرگ ظهور کردند که اثر وجودی و شخصیت آنها نه تنها در کشورشان بلکه در دنیا ای این قرن، تاثیر گذاشت: گاندی، مصدق، و ما شو.

می. کی سینگ
سفیر و ستاد سابق دانشگاه دهلی
معاون وزارت خارجه هند

حیثی مشکان

فرهنگ شیخ استبداد

اما خمینی با زهم جماعتی دعا گوید کرده است، این روزها گاه ها کسان می روبروی شوم که دعا می کنند خدا به خمینی طول عمر بدهد تا بتواند کاری را که اخیراً شروع کرده است، نتیجه برساند. کاری که این ها آرزو دارند: آیت الله خمینی در انجام آن توفیق پیدا کند و نگردد آنند که میباید با مرگ او تا نما میباید رسته نشده بینه شود کوتاه کردن دست وزیان آخوندهای قسری و رها نیدن "حکومت" از سلطه آنهاست.

بقیه در صفحه ۱۲

شب کجند نوروندیدی رنگ پس به "قد" آن رنگ پیدا شد ترا جز به فد، ضرها همی نتوان شناخت چون به بیند ز خمیشنا سدناوخت مولوی

ما سندهر آدمیزادی (و تفاوت نمی کند از خواص یا عوام)، دستیابی به دنیای مصدق، از دور راه میسر است:

- راه جستجو در کارنا مه میراث او که حساس ترین فصول تاریخ معاصر ایران را در بر می گیرد.

- و به اعتقاد منطبق نیرومند مولوی، راه آشنائی با ماهیت دشمنان (اعداء) او که مسلماً " این یک، آسان تر و به فهم نزدیک تر است.

قریب ربع قرن از مرگ آن بزرگوار در گوشه تنهایی و تبعید می گذرد، در طول این زمان، حوادث بی شماری برای ایران گذشته است که هر کدام به سهمی از روشن بینی و وسعت نظرو عمق ایمان و مخصوصاً صداقت و در صلاح اندیشی هسا

بخش دوم

ایران گیت اروپائی

مؤلفان کتاب " جنگ افزار برای ایران " نه تنها به بررسی راه های گوناگون فروش تجهیزات جنگی به ایران استعماری پرداخته و با جمع آوری اسناد و قراردادها و چک های وجه اطمینان برده از سوداگری غیر قانونی اسلحه اروپایی برده شده اند، بلکه شیوه های تقلب آمیز سوداگران را در چهل اسناد دوبارنا مه و گوا هینا مه های گمرکی نیز قاش ساخته اند.

در فصل سوم کتاب، نویسنده گان به میزان " حق دلالتی " دریافتی می پردازند و می نویسند: " در این نوع معاملات دریافت حق کمیسیون امری است عادی و پذیرفته شده و عمومی. مبلغ حق کمیسیون، بستگی به نوع جنگ افزار مورد معامله دارد. برخی از سوداگران، وقتی جنگ افزاری کمیاب در بازار را قاجاق را تحویل ایران می دهند، او تا صد درصد بهای کل کالا، حق کمیسیون دریافت می دارند، زیرا تهیه و حمل چنین تجهیزاتی خطرات فراوان بسیاری دلال دارد. افزون بر این، رسوایا و حق حساب های بی نیز از سوی دلالان به ایران نیای که از تهران، معموله های ارتجیها برای کشورشان سفارش می دهند، پرداخت می شود.

بقیه در صفحه ۵

بقیه از صفحه ۱

حق دارند، چرا که در بقای نام و یادگار او، زوال و یوچی خود را می بینند، و غافلند چرا که در این تقلای عبث بیش از پیش از خود می تراشند و بر منزلت او می افزایند، به حکم آن که: "ضدبسه ضد پیدا شود، چون روم و زنگ" ظاهراً "مصدق خود نیز از همان آغاز ورود به صحنه سیاست و خدمات دولتی، از این مقیاس تمیز و خود شناسی غافل نبوده است، از زمانی که بنا بر رأی مجلس به عضویت کمیسیون تطبیق حوالجات انتخاب می شود، تا هنگامی که به موازات این مأموریت، به امرار رسوا (رئیس الوزرا وقت) معاونت "وزارت مالیه" را به گردن می گیرد و پس از آن نیز تا پایان دولت مستوفی الممالک، لحظه ای از جنگ با دزدان و غارتگران ثروت ملی فارغ نیست.

عمده ترین برنامه های او، در این مرحله، خلق یک نظام نیرومند مالی و مخصوصاً "کوتا کردن دست چپا و لگران داخلی و خارجی از عوائد تحدید تریاک است که در آن روزگار، یکی از معدود منابع درآمد ملی است.

نقش مصدق در این صحنه، نقش روئین تن فسادنا پذیری است که در نظام نوپسای مشروطه، بی هیچ گفتگو، بیکه تا زویسی هم تا است. مسلماً "در آن دوران، مردم صالح و وطنخواه اندک نیستند، ولی در هیچیک، خاصه در صف دولت مردان، آن جسارت و جراتی که در وجود مصدق موج می زند، نشانی نیست. به این قیاس قابل فهم است که غارتگران در کوشش مردی که چنان بی محابا به خشک شدن مردابها و دفع حشرات و شگستن اهرم های فساد کمر بسته است، به هر صلاح قابل تصویری دست می برند و از هیچ توطئه و ترفندی روی گردان نیستند. وسعت و هیبت دسته بندی ها به اندازه ای است که مستوفی الممالک علی رغم حسن نیت و پاکیزگی انکارنا پذیرش، در جریان ترمیم کابینه، ناچاراً ز قول و قرار خود چشم می پوشد، و مصدق را در عوض ترفیع به مقام وزارت (آن گونه که پیشتر عهده کرده است)، در همان بست معاونت باقی می گذارد. معیناً مصدق پهلوانی نیست که به این سادگی میدان را خالی کند. توطئه گران تا آن جا پیش میروند که "مدعی" یعنی مصدق، راه هم با اتهام تجار و از اختیارات اداری به محاکمه می کشند. "جرم" او این است که دعوتنا مه مربوط به تشکیل "مجلس مشاوره عالی" را که برای رسیدگی بکار دزدان ترتیب یافته، بجای وزیر، او ماضی کرده است.

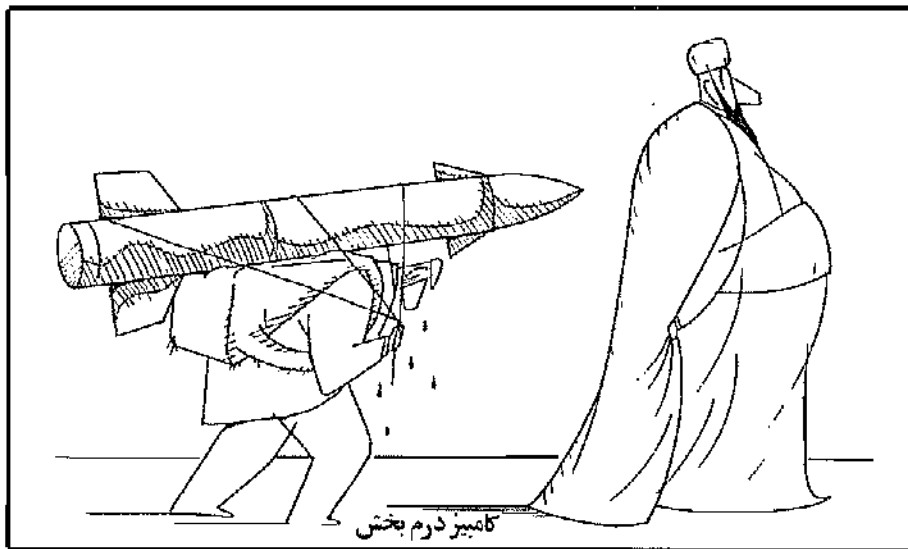
مستوفی الممالک که از این ماجرا سخت آشفته است و ظاهراً "بی میل نیست که مصدق کمی کوتاه بیاید میگوید: "شما نخواهید حرف مرا قبول کنید و بعد به مشکلاتی برخوردید که منجر به صدور تصویب نامه و تعیین هیئت برای دادرسی شد و اکنون دچار مشکل بزرگتری شده اید که می خواهند شما را هم محاکمه کنند. پس قبول کنید که نظریات من صائب بود و حالا

پایداری مصدق

در خط آزادی و آزادیخواهی

نمی دانم چه میخواید بکنید که آبروی خودتان را حفظ نکنید و از دست بدهید... پاسخ مصدق روشن است. پاسخ مردی که محال است بنا حق تسلیم شود: "... آبروی من وقتی می رود که نتوانم گفته های خود را ثابت کنم. تصویب نامه دیگری صادر کنید که آنها (متهمین واقعی) هم اعتراضات خود را بکنند، شما در فکر آبروی من نباشید." و با این سرسختی قضیه را تا محکومیت طرف ها دنبال می کند و با کی ندارد که او را هم به "جرم" تجار و از اختیارات اداری به کسر حقوق محکوم می کنند. جالب توجه است که همان موقع - میزبان احمدخان اشتری - یکی از قضات ما چرا،

نمی کند. با زتاب مصدق بدشیا ل "توطئه تکفیر" قابل توجه است: ... مقامت و بر سر ادعای بحق ایستادن و مخصوصاً "بر پاکیزگی خویش متکی بودن... سالها بعد، احساسات خود را درقبال آن حادثه این گونه شرح داده است: "من کاری ندارم که آن نسبت ها به جا بود یا نبود. میخواهم این نکته را تذکر بدهم که هر قدر چراغ منم غرض و مزدور را بین قبیل مطالب نوتند، بروزی من در جامعه افزود... و آن وقت بی بردم به این که ما درم چه حرف بزرگی زده بود که گفت: وزن اشخاص درجا مع بقدر شدافندی است که در راه مردم تحمل می کنند و این



در جواب این سوال که "در این میان معاون چرا محکوم شد؟" - می گوید: "از این جهت که دزد گرفته بود." بدیهی است که دشمنی ها به همین جا ختم نمی شود. به رسم رایجی که تا امروز نیز بقوت هر چه تمام تر جاری است، او و پاش تیغ زن و قلمزن را این بار با سلاح خطرناک "تکفیر" به خط می کشند. یک روز از بنجره ی دفتر کارش فریستاد روزتا مه فروشی را می شنود که "تکفیر معاون" را جا میزنند. بهانه ی "تکفیر" این است که مصدق در رساله ی دکتری خود "وصیت در اسلام" - نوشته است: "محمد در چهل سالگی، خود را نماینده ی خدا پنداشت" و چه لاجدی از این سنگین تر؟ مدعی "دزدگیری" خود مهدورالدم است، چرا که به بعثت الهی پیغمبر باور ندارد.

مصدق را به کج دستی و فساد نمی توان متهم کرد، پس با پیدایزاد ویک "بابی و نا مسلمان" تراشید، قضیه فوق العاده ساده است: برای مغرض یا پوش دوزی که آنقدر در وقت احت، جسارت دارد که آفتاب را به چشم خود ببیند و انکار کند، تحریف ترجمه ی یک جمله "محمد در چهل سالگی پیغمبری خود را اعلان کرد"، به آن عبارت "کفر آلود" چندان دشوار نیست ولی مشکل عمده فقط این است که او هم از آن بیدها نیست که به این بادها بلرزند و این سهل است، بطوفانی هم پشت خم

پند آن چنان در من تیره نموده که هر وقت موضوعی پیش می آید که با منافع مردم تماس داشت از همه چیز می گذشتم و بخود می گفتم آنجا که نفع مردم تأمین نباشد نفع افرادی (چون من) تأمین نخواهد بود و همین توجه به افکار "عمومی" بود که وقتی رئیس دولت شدم، چگون مسئول نیک و بد مملکت بودم، به اطلاع عموم رسانیدم: هر انتقادی که جرات نسبت به اعمال من بکنند، مورد تعقیب قرار نخواهد گرفت و مقصود من این بود که از تعقیب روزنامه و با زدن است هراس نکنند. از اعمال من و دولت من انتقاد نمایند، تا چنانچه منصفانه بود من اعمال خود را با نظریات مردم تطبیق دهم و این کار سبب خود که بتوانم خدمت ببینم می کنم و اعتمادا دعا مع را بخود طلب نمایم... و اما نکته ی شنیدنی این است که قریب چهل سال پس از آن واقعه، صحنه ی "تکفیر" مصدق، شکفتا درست با همان دستاویز و همانا گونه تکرار میشود. با این تفاهوت جزئی که این بار دشمنان، کار کردانی معرکه را به سر تیب آزموده دادستان دادگاه رسوای نظامی محمول کرده اند.

ظاهراً "خواجهدنوری، طراح اصلی و پشت پرده ادعا نامه ی کذا (که مصدق بدفعات مکرر و بقصد دست انداختن خیمه شبازی دادگاه - آزموده را با نام وی مخاطب قرار می دهد)، به

با زیر خود که بیداست در تقسیم غنا شرم کودتا سخت بی تاب و آماده است بهر مطلق و واروئی تن در دهد. سفارش اکید کرده است که تا می تواند برینا مسلمان می مصدق اصرار ورزد و طبیعی است برای او که آسمان و زمین را بهم گره می زند، بلکه نقطه ی ضعفی برای اسیر و بندگی خود بیاید، ما برای چهل سال پیش لقمه ی آماده ایست، غافل که پهلوان هوشمندی که چهل سال قبل، در آن فضای آکنده از تعصب و بی خبری می دانند که چگونه بیوزری دشمن را بخاک بمالد، در جوی که حتی توده ی مردم نیز به تجربه ی سالها مبارزه با استبداد استعما ربه مراتب آگاه تر و بالغ تر شده اند، مسلماً "در مقابل آن توطئه سراسر رسوا و چرکین ناتوان نخواهد بود، و این واقعیتی است که همان روز و امروز، بر هر کس که از اندک شعوری برخوردار است، پوشیده نماند و پوشیده نیست. تا آنجا که حتی دشمنان سوگند خورده مصدق، صدالبته آن گروه که از شعور بهنجاری نصیب برده اند، قضات کرده اند و می کنند که به محاکمه کشیدن مصدق که آن همه افتخار و جلالت را در جنگ با استعما رواستیدار دیا خود می کشید، اولین داغ سنگی بوده که بر پیشانی دشمنان او نشست. داغی که تا بدخواهد ماند و به دریا دریا شسته نخواهد شد.

زندگی پر بار مصدق، حتی در شرایط جانکله تبعید و زندان از آن زمان که به شور جوانی و اعتقاد استوارش به آزادی با جنبش مشروطه خواهی هم پیمان میشود تا آن زمان که در کتج تنهایی، ولسی سرشار از عزت و خوش نامی، چشم بر این جهان می بندد، سراسر مملو از این گونه حوادث و این گونه زتابهاست:

- مواضع محکم و در خط قانون گراشی و از آن جمله، هنگامی که از صفهان به نمایندگی مجلس اول انتخاب میشود و بدلیل نداشتن شرط سن قانونی (سی سال) بی هیچ جدلی مفه ی نمایندگی را می بوسد و کناره می کشد. - خدمات صادقانه و خلاق او در تمام مراتب اداری تا کرسی نخست وزیر - ایستادگی جانانه ی او در برابر قرارداد ننگین و شوق الدوله "تقسیم ایران". - شاهکارهای او در تمدنی حکومت فارس و آذربایجان. - جلوه های خداستعما ری او در پست وزارت خارجه "کابینه ی مشیرالدوله". - مقابله ی سرسختانه و آشتی ناپذیرش با کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ - علی رغم اصراری که سیدضیاء و سردار سپه "به قصد کسب اعتباری برای خود" به ابقای وی در حکومت فارس نشان می دهند و او نمی پذیرد. - نبرد شجاعانه او در مجلس پنجم با توطئه ی "انتقال سلطنت" که اصول و فروع مشروطیت را بیابا داده است. قریب دستان دهنده ی او در مخالفت با ماده ی وا حده ی تغییر سلطنت "نهم آبان ۱۳۰۴". - خطاب به آسید یعقوب انوار "یکی از کارگردانان اصلی انتقال سلطنت" و به سیاقی که بدر میگوید تا دیوار هم بشنود:

باشد. تماما" تاخیر می کند و ارزش این تاخیر بخصوص از آن جهت است که اگر از مدار یکی زایب برآید در دست رس بنده بوده (از جمله آرشیدولت آمریکا و مذاکره با افراد آمریکا که در آن ماجرا دخالت داشته و زنده اند) استفاده کرده است. همین مطلب یعنی مطالعه است که از منابع مختلف با عین ادعا شده است (که به عقیده بنده می تواند تنها ایراد به نوشته اینان باشد) که نوشته خود را کامل ترین روایت دخالت آمریکا و انگلیس در کودتا معرفی می کند هر چند تصدیق می کند که شاید در آینده روایت کامل تری بوجود بیاید. متا" سفاکه ما در ایران نه عادت به گفتن و نوشتن واقعیات بدون تعصب داریم نه آمادگی شنیدن جنبش و واقعیات. موضوع کودتای ۲۸ مرداد که به عقیده بنده یکی از سرسخت‌ترین رویدادهای این قرن در ایران است. همراه با انعکاسات بین المللی) بوده است هنوز بطور ساده، یعنی همان طور که مورخ قبول واقع نشده است و در آئینه شکسته ذهنی ما به صورت های عجیب و غریب و مروج جلوه می کند. بار بار بنده در آنچه ذیل" یادداشت می کنم همانطور که خواسته بودید هم مطالب مناسب را خلاصه می کنم هم نکاتی را که در باره آن به نظر می رسد تذکری دم، قسمتی از آنها نوی است که تموری کنیم یا بدم توسط به مندرجات کتاب " زندگی سیاسی مصدق" اضافه شود.

۱ - کتابی که بنده متا" لیف کس سرده ام جریان کودتا را با همه پیش برده های آن

یعنی بخصوص مسائل ناشی از ملی شدن نفت و چگونگی پیششدهای حل اختلاف و رویدادهای مربوط به آن منعکس می کند. در صورتی که مقاله" مورد بحث تنها توجه به واقعه کودتا دارد به این جهت بنظر بنده نمی توان آن را کامل دانست. ولی این البته از اعتبار آن صرفا" از نظر گزارش وقایع هیچ نمی تواند. از اینک تذکری می آید در مجلدات مقاله: ۲ - " حکومت نخست وزیر محمد مصدق که بوسیله کودتا ساقط شد آخرین حکومت مردمی و دموکراتیک ایران بود." " اگر مصدق برآید آنچه بود انقلاب احتمالا" رخ نمی داد".

۳ - نویسنده در بیان زمینه" ورود دکتر مصدق به صحنه سیاست ایران می گوید، او در اواخر دهه" ۱۹۴۰ - ۱۹۵۰ تجسم در آرمان ملی بود. یکی انتقال قدرت سیاسی از دربار به مجلس شورا و یکی انتقال اداره صنعت نفت از شرکت انگلیس به دولت ایران. شرکت نفت انگلیس دارای قدرت خود را صرفا" تاخیر و قسمتی از قدرت خود را صرفا" تاخیر و تقویت شاه می کرد در حالی که شاه نظر ملت دست نشاندگه انگلیس و ممانعت صنعت نفت ایران از تصوری شد و با ملی کردن نفت در بیان مخالف بود.

۴ - انگلیسی ها حربه" محاصره اقتصادی و تهدید به عملیات نظامی علیه ایران به کار بردند. اعزام چتر با زونگشتی های زنجری به نواحی مجاور ایران - معاملات از وی و صدور کلاه های صنعتی را به ایران ممنوع کردند - خریداران احتمالی نفت ایران را تهدید کردند - خلاصه این که از هیچ اقدام برای برانداختن مصدق فروگذار نکردند تا موقع شدند.

۵ - در ماه مرداد ۱۳۳۰ طرح برانداختن مصدق را با پیاده گاری کردند (یا کم کم بعضی رجال سیاسی و بازاریان و دلالان ایرانی از قبیل برادران رشیدیان در آن ماه چرخید و ایمن سران حزب محافظه کار را به وزیر خارجه (حزب کارگر) پیششده دگردانده شاه برای برانداختن مصدق وارد مذاکره شد. ضمنا" در همان موقع نقشه" عملیات مخفیانه به این منظور طرح شده عنوان "هدف ساروهیک" به آن داده شده بود. بیروین مقدمات بعضی از نمایندگان حزب محافظه کار در باره ایران به وزیر خارجه فشار آوردند که اقدام لازم نزد شاه بعمل آورد که احمد قوام بجای مصدق منصوب شود ولی وزیر خارجه گفت ترتیب دیگری درست مطالعه است: " پولمان را می خواهیم روی یک سب دیگر بگذاریم برادران رشیدیان دیگر سیدضیا" بود که شاه بیشتر از قوام به او تمایل داشت. شاه در هر حال در این مسئله خود را مردد نشان می داد - انگلیسی ها سیدضیا را می خواستند چون با او به تفصیل مذاکره کرده بودند و او نقشه پیششدهای خود را به آنها عرضه کرده و وعده داده بود که شرکت نفت را با تغییر اسم دوباره در کار رفت داخل خواهد کرد. با این حال در فروردین ۱۳۳۱ دولت

کودتای ۱۹۵۲ در ایران

کمونیسیم - پول دادن به بعضی ملایان از قبیل طوسی برای تحریک احساسات عموم بر اساس تبلیغ بنیادگرایسی، تفرقه انداختن بین سران جبهه ملی - اناره به پول دادن به دکتر یقانی و احیاناً" همچنین به کاشانی و مکی و سید محمد بهیبا می نویسنده می گوید در همین زمان نظیر این اقدامات از طرف انگلیسی ها نیز بوسیله برادران رشیدیان انجام می شد بعد می گوید این سؤال مطرح می شد که دولت آمریکا کدام مقام بود که توسل به این اقدامات را از طرف ماه" مورسین آمریکا دستور یا اجازه می داد؟ و جواب می دهد این مطلب را نباید که در دست هست معلوم نمی شود متا" سفاکه رو" سالی" بخصوصی این دانش که احیاناً" این قبیل امور را در عهده دانشمند قوت شده اند. خود ا و نتیجه می گیرد که شخص یا اشخاصی در سفاکه بوده اند که بدون کسب اجازه مقامات مسئول به ابتکار خود عمل می کرده اند چون تا" کید می کند که ما دام که ترومن بر سر کار نبود مطلقاً" اجازه نمی که ممکن بود از آن تعبیر به مخالفت با دکتر مصدق باشد نمی داد.

۱۱ - سازمانی که نویسنده به نام Bedamm معرفی می کند (آیا ارتش یا پلیس یا معنی لغوی آن در زبان انگلیسی یعنی " بروهیبه" داشته است یا این فقط یک تشابه لفظی است؟) سازمان مبنی بوده است آنقدر مهم که دولت آمریکا مو" سه سیا بهیچ وجه نگاه داشته اند هویت افراد آن معلوم نشود. به نظر بنده، سیا عجیب است که هنگامی که انگلیسی ها با سوسان خود یعنی برادران رشیدیان را "روسا" "آنگار" می شناختند (با عکس شهرت و اسامی اول آنها) آمریکا می با منتشای دقت در راپروری همه" وسایل کشف هویت این دو جاسوس خودبسته اند. آنها حتی بین خود آمریکا می با هم هر کدام دو نام مستعار دارند - منبع اطلاع نویسنده مقاله آنها را اثرن Verren سیلی Gillev و حال آن که گرمیت روزولت آن ها را در کتاب خودش می کفرن و دواسم مستعاریکی و حرف اول دو اسم مستعاریکی است - وجه تشابه های دیگری هم هست یکی این که نام مستعارها زمان هم مثل نام مستعاریکی دو تا است یکی بطوری گفته شد Beckman روزولت

و هر دو نام از شن حرف تشکیل می یا بدو یا یک حرف یعنی شروع می شود. همه" این روزها می دهه دهه آمیکایی ها کمال مراقبت را بخبرج داده اند که نام این دو سفاکاری کشف نشود چون به احتمال قوی استفاده از آنها منحصر به تنظیم و اجرای کودتا بوده است - یک نفر (بدون ذکر نام) گفته است این دو سفاکاری مرحله می خواستند کسب پرونده ولی روزولت آنها را تهدید به قتل کرد. ۱۲ - نویسنده با سرگشت به این سؤال که همه می در آمریکا دستور عملیات این سازمان را می داده می گوید آن قسمت که مربوط به دفع اخبار کمونیسیم بود منطبق با دستور رسمی شورای امنیت ملی بوده است که می گوید دولت مجاز است مبارزات به هر اقدامی کند که حذف فعالیت های دشمن خارجی با دستبندی از فعالیتها ی دوست خارجی باشد ولی این دستور به هیچ وجه شامل فعالیت که با نهضت ملی ایران منافات داشته باشد نمی بود. ۱۳ - شرح اعزام وودهاوس به وانگتن و همکار بهیبا انگلیس و آمریکا در تنظیم و اجرای نقشه" کودتا در کلیات کامل" با آنچه در کتاب این جانب گفته شده و در جزئیات بر روی هم منطبق است - بعضی از جزئیات که صحت آن مسلم نیست در مدارکی که در دست رس بنده بوده نیا مده است از قبیل این که انگلیسی ها - پول و تسلیحات به منطقه" بختی ری رسانند و ابوالقاسم بهیبا ری دست اندر کار چلب پشتیبانی ساخر خوانین بود و زاهدی به او وعده داده بود که " جنبش آزاد " تا" سین و آرا زمان را در آن خواهد کرد ولی بعد به طعنت توقیف ابوالقاسم بهیبا موضوع مسکوت گذاشته شد - همچنین گفته

انگلیس نماینده" با رلمان (عجز حزب محافظه کار موعوم به رابهاریس برای مذاکره با قوام فرستاد قوام هم اظهار کرد که اگر دولتی تشکیل دهد ترتیب تجدید همکاری سرگت است انگلیس با ایران را خواهد داد. قوام پس از این مذاکره به تهران رفت و با کمک سفارت انگلیس دست اندر کار و تهیه سفدهات برانداختن مصدق شد اما راه به استعفا ی مصدق - استعفاء قوام - برگشت مصدق و اغتصابات که منجر به تلفات سنگین یعنی ۶۹ کشته و ۷۵ زخمی شد. ۶ - استفاده انگلیسی ها از خدمات برادران رشیدیان که از جمله کوشش می کردند اطرافیان دکتر مصدق را از او دور کنند - کتا رفتن تردیحی کاشانی بقای مکی با ژیرازاده - زاهدی مخالفان را تشویق می کرد و به سفارت فشار می آوردند که بوسیله رشیدیان ها کودتا می ترتیب دهد. سفاک انگلیس یک سا در مرداد تلگراف کرده که تردید در این کار را درمبا دا مجبور شود دستور راپس بخواهد.

۷ - در ماه شهریور ۳۱ حزب توده با کاشانی تفاهمی برقرار کرده این معنی که ابیه کمک حزب توده بخت و زیرشود در آزای این کمک مستمرا" ره نظارسی آمریکا را معزول کند و کنسولگریهای آمریکا را ببندد - نویسنده می گوید کاشانی از حزب توده میلی - سول دریافت کرد.

۸ - زاهدی برای روی کار آمدن ابوالقاسم بهیبا ری کمک خواست - از سیدتسن پرسید آیا با این همکاری هم انگلیسی ها هم آمریکا آنها موافقت خواهند داشت - یک جا عنوان شده است که انگلیسی ها ابوالقاسم بختبضاری را انکلوو قیل نامی دانند و می گوید در خود بختبضاری هم اوجهی نی ندارد بلکه آسوب طلب تلقی می شود و می گویند مردم ایل را علیه بعضی از جوانین می شورانند. در جایی دیگر گفته شده بهر حال موضوع او منتفی نشود چون دستور دولت توقیفند.

۹ - به نظر نویسنده سیاست آمریکا تا همان مراحل آخر هیچگاه مخالف دکتر مصدق نبود تا او از حربه" جهل اعلا" آمریکا توجه مخصوص به ایران نداشت از آن زمان بعقلت تجدید فعالیت توده و پیش آمد اختلاف نفت و کساد اقتصاد ایران آمریکا رفته رفته به وضع داخلی ایران علاقه مند شد و وضع را از لحاظ سیاسی خطرناک و انفجار آمیز تشخیص داد - همزمان ملی کردن نفت سیاست آمریکا نسبت به ایران که ترومن دقیقاً" مراقب اجرای آن بود از دو چیز تشکیل می شد: نگاه دانسی ایران در بلوک غرب بهر قیمت و تا" مین سیات تولید و قیمت نفت از لحاظ با زار بیس المللی نفت - این دو هدف مستلزم دوام استقلال سیاسی ایران بود - هیچ منافاتی با حکومت دکتر مصدق نداشت بلکه ترومن مرتباً" از دکتر مصدق پشتیبانی و انگلیسی ها را به اتحاد و رونق سیامت آمیز و منفعت اندر حل اختلاف نفت تشویق می کرد - ترومن انگلیسی ها را که چند بار قعد مدافع " نظامی در ایران کردند از این قعد منصرف کرد.

۱۰ - در اواخر دهه" جهل یعنی دقیقاً" در سال ۱۹۴۸ موسسه" بیبا (CIA) شروع به فعالیت های دامنه دار در ایران کرد. (از قبیل نگاهداری شبکه های در ایالات (بخصوص سفاکی) برای آماده بودن به جهت عملیات تحریکی در صورت حمله سوری به ایران - ترتیبیات جاسوسی یا - جاسوسی در برابر سوری - ایجاد ارتببات لازم با رجال سیاسی و مذهبی و غیره - و بخصوص ایجاد سازمان گونه ای برای مقابله با فعالیت های سوری و حزب توده در ایران یا بودجه" سالی یک میلیون دلار و نام مستعار Bedamm تحت نظارت دونفر ایرانی که آنها هم نام مستعار داشتند یعنی Verren

نده است ایل بهیبا ری بوسیله ابوالقاسم بهیبا ری با قواشی (همراه با اسران بارنسته) به سوتنی از قوای خورستان حمله کردند و تلغات سنگینی وارد آمد. (آیا این مطالب صحت دارد؟)

۱۴ - نویسنده فقیه بودن افشار طوس و قتل او را نقل می کند می گوید بر بودن ابوسوله" سازمان جاسوسی انگلیس ترتیب داده و دولتی به نقل

او. ۱۵ - نویسنده می گوید جمعیتی که روز دوشنبه ۲۶ مرداد به خیابان ها ریختند و شعار داده ای و ضد سلطنت می دادند توده ای واقعی نبودند بلکه همان سازمان امروز Bedamm یا روسcoe شب قبل با پرداخت ۵۰ هزار دلار آنها را وادار به این عمل کردند. بعد توده ای واقعی هم بدون درک حقیقت مطلب به آنها بیوستند اما وقتی سران حزب توده فهمیدند که خدعه ای بگا رفته افرادشان را پس خوانند و به همین جهت روزگوشا توده ای ها اعلا" ظاهر شدند - اگر مطلب آن باشد که نویسنده از تحقیقات خصوصی دستگیرش شده اظهارات دفاعی مصدق در محاکمه" نظامی داپر بر این گفته شود پائین کشیدن مجسمه ها را و نبودن باید درست باشد.

۱۶ - نویسنده منتشای کوشش را بخرچ داده که ثابت کند تا موتی که ترومن رئیس جمهوری بود هیچگونه عملی برای مخالفت ملی کردن نفت در ایران یا تقویت وضع شرکت نفت انگلیس از طرف آمریکا می صورت نگرفت ولی مجبور است تصدیق کند که یک اقدام آمریکا می که کمک بسیار مو" ضری به پیشرفت سیاست انگلیس علیه ملی کردن نفت نمود و آن این بود که به فاصله کمی بعد از ملی شدن نفت در ایران ، دولت آمریکا ترتیبی برقرار کرد که کمبود ناشی از قطع جریان نفت ایران جبران شود یعنی شرکت های بزرگ آمریکا می معادل ۲۶ میلیون بشکه نفت به مشتری های شرکت تحویل دادند که این خود برابر بیست درصد مجموع تولید سالانه نفت ایران بود.

۱۷ - در قسمت مربوط به مخالفت دولت آمریکا (در زمان ریاست جمهوری ترومن) با مبادرت انگلیسی ها به اقدامات نظامی ، نویسنده شرح می دهد که انگلیسی ها در موردی که به تمام سیدضیا اقدام می کردند شروع به یک سلسله اشکال تراشی های اقتصادی و تهدیدات نظامی نمودند و دولت آمریکا شدیداً" اعتراض کرد و به انگلیسی ها توصیه کرد که به مذاکره با دولت ادامه دهند. اما انگلیسی ها تصمیم گرفتند اعمال فشار بر مصدق را شدیدتر کنند بعد از آن که در شهریور کارکنان انگلیسی از مناطق نفت خیز خارج شدند نقشه ای برای حمله به آبادان طرح شد و فرما نده بحریه آبادان تحت فشار موا وقت کرد که فقط یک مقررمت سمبولیک نشان دهد.

نخست وزیر املی به ترومن خبر داد که نقشه" تصرف آبادان مورد نظراست و ترومن در جواب گفت آمریکا با چنین عملی موا وقت نخواهد کرد و به این جهت نخست وزیر انگلیس با اظهار تا" سف به وزیران گفت آمریکا اجازه نمی دهد.

۱۸ - نویسنده شرح می دهد که مسئله تشکیل اتحادیه ای از شرکت های بزرگ بین المللی برای بحریان انداختن نفت ایران بجای شرکت نفت انگلیس به جند صورت طی سال ۱۳۳۱ در نظر گرفته شد ولی صورت قطعی پیدا نکرد تا دریا کیسز ۱۳۳۱ طرحی پیششده شد که شرکت سهامی بزرگ با جلب معا فیت از قانون فدرال است طبق آن طرح بشوا نند در ایران وارد عمل شوند ولی دکتر مصدق آن طرح را نپذیرفت و این همان طرحی بود که سرانجام بعد از سقوط دکتر مصدق به صورت کنسرسیوم تحقق پیدا کرد.

۱۹ - نویسنده شرح مراحل آخر حکومت دکتر مصدق و درگیری های آن را با دسته های مخالف ا به اختصار بر گزار می کند. می گوید بعد از آن که در تاریخ ۱۵ تیر ۱۳۳۲ تشریفات انتخاب رئیس مجلس انجام و دکتر معظمی بجای کاشانی به ریاست انتخاب شدند چون اقدامات مخالفان دولت ادامه یافت ، عده ای از طرفداران مصدق از عضویت مجلس استعفاء کردند. این حرایات با اخره منجر به تصیم دکتر مصدق به مراجه به آراء عمومی در مورد باقی ماندن انحلال مجلس (فرزندم) گردید.

نویسنده می گوید اکنون دیگر دولت آمریکا به تمام معنی وارد در اقدام به

کارنامه زندگی سیاسی مصدق در منتهی الیه ملی ایران نویسنده فواد روحانی

کاری ارزنده در برزخ سیاست و تاریخ

بدون درک درست این دوره، دریاقت آنچه در سال های پس از آن، تاکنون، در ایران روی داده است دشوار و بلکه ناممکن است. و کتاب از میان اشبوسه رویدادهای سیاسی روز، داده‌هایی را بیرون می‌کشد و موزائیک و اردرکنارهم می‌نشانند تا تصویری تمام‌آز آن نشان دهد.

به هیچ روی تصادفی نیست که نویسنده، نخست از سه جریان مهمی که در چند دهه اخیر در ایران پدیدار شدند و چهره ایران امروز (و نه ایران کنونی) را ساختند، آغاز می‌کند: جریان چپ مارکسیستی که به حال استقلال و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران را در سایه ضرورت برتری قرار می‌دهد، آنترناسیونالیسم پرولتری نام داشت و مارشال استالین پیروان راستین آن را چنین تعریف می‌کرد: " آنترناسیونالیست کسی است که بی‌قید و شرط و بی‌چون و چرایا از اتحاد شوروی دفاع کند ".

استقرار دموکراسی در ایران دو عنصری هستند که اگر با یکدیگر نباشند، ناسیونالیسم ایران قوام و استحکام خواهد یافت و اگر با هم نباشند، ست و شکننده خواهد شد.

این دو عنصر را زنده ناسیونالیسم ایرانی اگرچه با یکدیگر به دنیا آمدند، ولی میان آن‌ها جدائی چنان مهمی افتاد که به واقعه‌ای سهمناک چون انقلاب اسلامی انجامید. و کتاب فواد روحانی از این حیث بسیار آموزنده است، چرا که شبیه‌ها و سو تفاهات هم‌های ریشه‌دار تاریخی-سیاسی را که به صورت قالب‌هایی ناسیونالیست درآمده‌اند، برطرف می‌کند (یا دست‌کم سعی در برطرف کردن آن‌ها می‌نماید) و رویدادهای شخصیت‌ها را در جای بایسته خود قرار می‌دهد.

با یک عنصر متعصب و صحیح العمل امکان نپذیراست. در برابر این دشمنان دانا، از انبوه دشمنان نادان مصدق نیز با پدیده‌ای گذرد که چنان از دنیا می‌خرد و اندیشه‌ها را گرفته‌اند که توبه و استغفار در جای خود بیامند، در عرض سر بر گریبان شرم‌کشیدن و خاموش ماندن در کنار این انبوه‌سند و شاد و چشم‌بینا هم‌چنان بر " شیرین‌کاری " و " قیام‌ملی " و " خدکودتای " خود می‌لافتند و این همه بجای خود بیامند بر تن سنگ " خیرچینی برای اجتناب " حکمت وطن پرستی می‌تراشند و یا کیسه‌های سخاوت را به کشتول فرنگی بی‌خبر از زیر می‌کشند تا به " عزت نام فرنگی‌ش " یا وه‌ای در حق آن بزرگمرد بیافند و بردل‌های داغدارشان آبی بپاشند. و اینجا ست که خواه و ناخواه این پرسش در ذهن هر آدمی زاده بهنجاری می‌چرخد که خدا به آن کس که عقل دادی، چه ندادی؟

توضیح:

آقای مهرداد خوانساری که در گذشته، در انتشارات (Voice of Iran) نشریه نهضت مقاومت ملی ایران به‌زیبان انگلیسی، همکاری داشته‌است، اخیراً نشریه‌ای با همان عنوان در لندن منتشر نموده‌است. نهضت مقاومت ملی ایران شایسته‌اند، طی اطلاعیه‌ای که برای دریاقت کنندگان نشریه مذکور ارسال داشته، اعلام نموده‌است که آقای خوانساری از سال ۱۹۸۷ بزرگ‌ترین نهضت مقاومت ملی ایران عضویت ندارد و مطالب منتشر در نشریه مذکور بیان‌کننده نظرات نهضت نیست.

پایداری مصدق

در خط آزادی و آزادیخواهی

عزت و آبرو، رخت به‌وادی خاموشی می‌کشد، همان مصدق است که بود، معدتی با همه‌ی جلوه‌های شرف و وطن‌دوستی و آزادی و آزادیخواهی و شگفت نیست که دشمنان او نیز در هر خط و راستا وزیر هر نقاب و بیزکی همان‌ها بودند که بودند و هستند و اما در این میان مطلبی هنوز نمانده باقی است و این که: دشمنان مصدق، فراسوی تضادهای خویشی‌ها، دوگونه‌اند:

سال بعد (منظور حکومت مذهبی است) پیش‌بینی کنیم، آیا هم‌چنان به‌عنوان خودادامه‌می‌دادیم یا نمی‌دادیم؟ پاسخ این است که احتمالاً همان کار را انجام می‌دادیم. ولی در این حالت... " شما " می‌توانستیم از حوادث ناشی از آن مانع شویم... آنچه را که ما حساب نکردیم این بود که شاه به قدرت تازه‌ای خواهد رسید و آن را صرف بله‌وسگی و استبداد خود خواهد نمود. موضوع دیگری که زدا پیره‌ی توجه ما بیرون ماند این بود که پیش‌بینی نکردیم که دولت است ایالات متحده و وزارت خارجه انگلیس، آنقدر خود را ذلیل خواهند دید که نخواهند توانست شاه را به یک خط عاقلانه رهنمون شوند. فکر ما در آن زمان منحصر " متوجه این نکته بود که انگلیس از یک خطر جدی چشمه است و همین مایه‌ی راحت خیال ما بود. آیدن " نخست‌وزیر وقت انگلیس " که در یک کنفرانس تریبی، در سوآجل یونان بصری برد، هنگامی که از سقوط مصدق آگاه شد، در دفتر خاطرات خود نوشت: سی رایا آسودگی خیال ختم.

یک کارمند سفارت انگلیس در بیخ‌وحده‌ی جنجال نفت " سال ۳۰ " گفته بود: " برای ما این قدرت هست که با یک سیاه مسلح و خطرناک مقابله کنیم ولی معامله

" بنده اگر سرم را ببرد و تکه تکه می‌کنند و آقا سید یعقوب هزار نفس بمن بدهد زیر بار این حرف‌ها نمی‌روم، بعد از بیست سال خون ریزی، آقا سید یعقوب! شما مشروطه طلب بودید. آزاد می‌خواستید. بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر می‌رفتید و مردم را دعوت به آزادی می‌کردید. حالا عقیده‌ی شما این است که یک کسی در مملکت باشد که هم‌شاه باشد، هم رئیس‌الوزراء باشد، هم حاکم؟ اگر این طور باشد که ارتجاع صرف است، استبداد صرف است، پس چرا خون شهدای راه آزادی را ریختید؟ چرا مردم را به کشتن دادید؟

تجدید میا زرات ملی او در قضای دموکراسی نیم بند پس از سقوط دیکتاتوری - درخشش جهانگیر و در میا زرات نغتی و بر سر و مهم‌تر از آن، آغاز یک تجربه‌ی جا نداد دموکراسی.

حوادث دردناکی که در پی کودتای مراد دبرا و نهضت ملی ایران گذشت. - و در پی مرگ او، دشمنی مشترک استبداد دیکمه و استبداد معما میا نام و یادگار رومیقات مصدق، و امروز هم‌مدانی مطلق و مدیوحانه‌ی آخوندهای حاکم و کودتاچیان و اما مانده‌ی مراد بسا آن قهرمان همیشه زنده نهضت ملی ایران... همه و همه، حکایتی است بعنزله‌ی قطره‌ای از دریا و چکیده‌ی آن این است که:

مصدق از آغاز تا پایان حیات خود، آری بی‌میلنه، تا آن دم که با کوله‌باری از

ایران گیت اروپائی

این کمیسیون ها شامل یک تا سه برابر مبلغ موردسفر می شود که در بانک های سوئیس به حساب طرف ایرانی واریزی کرده اند.

همین که موضوع تدارک تجهیزات پیشرفته و پیچیده به میان می آید، کمیته عالی دفاع که هر چه تشکیل جلسه می دهد، به بررسی می پردازد.

اسرائیل و جمهوری اسلامی

عصر هنگام یک روز بارانی در ماه ژانویه ۱۹۸۷، دوروژنا به نوبس بلژیکی در پارک هتل مجلل بروکسل، با یک بازرگان بین المللی که خود را دلال رسمی خرید و فروش تجهیزات جنگی معرفی می کرد، قرار ملاقات داشتند.

پس از مذاکرات حرفه ای میان دومی و افراشم پوران، دلال ایرانی الاصل را به سراغ شرکت بلژیکی A.S.C.O. می فرستد تا مقدمات معاملات تازه ای را فراهم آورد و برای آن که در کارها شریک به عمل آید، ژنرال اسرائیلی، هوشنگ لای را به او معرفی کرد.

پس از آن که با شرکت بلژیکی هوشنگ لای، پس از آن که با شرکت بلژیکی اختلاف پیدا کرد، در مذاکرات با مطبوعات و در توضیحاتش در ۱۹۸۷ به با پیرس داکستری و بعدها به داکس، شمای از سابق و تجربیاتش را در خرید و فروش اسلحه نقل کرد.

پس از آن که خود می گوید و ظاهرش را تمام و کمال به آنجا رسانید، بنا بر نامه های که از جانب هیئتی که آتی، شما پیشنهاد جمهوری اسلامی و مستقر در وزارت نفت درخیا بان طالقانی تهران خطاب به افراشم پوران ریخت، یکی از مسئولان شرکت بلژیکی A.S.C.O. نوشته شده و در کتاب "جنگ افزار برای ایران" آمده است.

کودتای ۱۹۵۲ در ایران

نصفه از صفحه ۲

بود. بنا بر این نوسده این نظر دوم را بر تغییر اول ترجیح می دهد. سوال دوم اینست که انگلیسی ها و عمل ایرانی مدعی نه منفی باشند؟ در جواب این سوال اکتفا به شرح نقش آنها می کنند و چون ورود در سخت دربار آنها می کنند و در مورد انگلیسی ها می گوید در تمام مدت آسود توانستند ایجاد زحمت و انگیزات برای دولت متذکر گردید از تحریم معاب و محاصره اقتصاد ایران گرفته تا تهدیدات نظامی - در مورد دریانوردی که در ایامی سفش شرکت نفت انگلیس کمک کرده اند دقیقاً آنرا با اسم می بردند این ترتیب زاهدی، ابوالقاسم بختیار و تعدادی دیگر ایرانی عالی رتبه از قبیل مجاری و نصری، کاسانی، بقاشی و سایرین در کنار یکدیگر بودند. در وقت برادر یکی رشیدیان ها، یکی عم آن دو که طبق شرح بالا هوشیاران در برنده اختیابانی مانده است و بالاخره نخریها.

سوال سوم اینست که شرکت آمریکا در نقشه کودتا چقدر اهمیت داشت؟ جواب اینست که بدون کمک آمریکا این کار صورت نمی گرفت. طرح ریوی و اجرایی نقشه و تحمل هزینه های آن همه در حساب آمریکا باید منظور شود. همچنین کمک موز آمریکا در مورد خرید کشتی های نفتی که در موقع بحرانی بودند و با ایرانیک خانه متعلق به سیا جاداد نهاد کار کودتا تمام شد.

نویسنده می گوید: اقدامات فدمصدقی دولت آمریکا که به وسیله سازمان صورت گرفت بسیار

مورد سرودن از زمان مزیور در سال پس از کودتا نقش عمده را اجرا کرد برای آن که زمینده کودتا را فراهم کند یعنی تکیه گاهای مدعی را از او جدا کند. در خانه در موضوع بعدید کمیسیون می گوید عبارت آمریکا بعدید است در این کشور این موضوع را به صورت یک شطروانه غلط در آمد. هم در مورد قدرت شده میالفه می کرده اند در مورد کردن همکاری صادق با شاه ها. در حقیقت متبع اطلاع صادق میالند میز دربارها بوده در ایران خود آمریکا می بودند و به همین علت بود که امکان سلطنت شوروی برای ایران به میزان عراق آمیزی در فکر ایران آنر گذار شده بود.

نویسنده می گوید اشتباهات زیادی در کتاب روز ولت وجود دارد اما معین منی کند که ما اشتباهات - با اشاره به این نقل قول شاه در کتاب مزیور که: "شاه من گفت من شخم را به خدا، به مردم مملکت، به ارباب و به شما مدبرین هستم می گوید هر چه شده این ها عوام ملی موسر بوده اند اما درست ترمی بود اگر نگاه ترتیب این عوامل را معکوس می کرد ظاهر "منظور اینست که عامل فمصدقه سونفیت کودتا، آمریکا بوده است. در پایان مقاله می گوید یعنی طرفداران آمریزی کودتا می گویند کودتا ۲۵ سال آراسی در برتر حکومت تحت حمایت آمریکا برای ایران خرید. اما خود این گونه اظهار نظر می کنند: "اگر به مظاهر گذشته و کنونی وابسته آن برای کودتا آمریکا توصیف کنیم، این سوال بسیار مهم می آید که آیا آن آراسی به این قسمت می آید؟

مستور بر اساس مدعی گردیده بود و افات می کند که در اس موردها زمان میدان می دادند.

سهرمعلی دست نرزد. می گوید: مسئولان سا اس موضوع را بر روی از سسک بر ما هم گفت برای اطلاق گری. و یک کوسی همه جا به خوانده اند. مثلاً منی گوید که فعالیت سازمان مزیور این بوده که ما به یک حد محقق پیسودی بوده اند. اظهار تردید هایی که در مجلس غلبه معدن صورت می گرفت تا حدودی منسخت، کارهای این سازمان بر سرود. همچنین این که در این موقع با کسان بی روزنه فدمصدقی بیرون آمدا کار این سازمان بی ارضاط نبود.

۲۰ - در صفحات آخر مقاله نویسنده به اطلاق آخری هدرسن با مصدق اشاره می کند. بعد کوشش ما هذخت اسرف بهلوی را برای ملاقات با ما. وعدم موافقت با این را در گری می کند. همچنین مختصر هم در باره و ساطت زلال شوارتزکف می گوید بدون ذکر چگونگی و ساطت.

۲۱ - در مورد اقدامات تعدادی زان دست بحیری شرحی گفته شده است که در مدارک بیگرو خود در دوران اینست که همکاری در زولت تعداد زخانی کردن مرمان ها، سعی کرده اند سببی یک حسین عمو می لند زاهدی و غلبه مدعی ایجاد کنند و تصمیم گرفتند زکاسی استعاده کنند اما دست رسمی به او ندادند. بنا بر این از برادران که کسک خواستند. آسپا گفتند یک جسی حسین منکی نسبت ترتیب داده بود مگر بعد از روز جمعه بعد. اما روز ولت از رسیدن پرسید حکومت می سودا کاسی تماس گرفت و او پیشنهاد کرد که یکی از هم دست های موسوم به احدا را می تماس گرفته بود.

دوماً مور سیا روز چهارشنبه ۲۸ مرداد اول رفت با آراسی ملاقات کردند و ۱۵۰۰۰ دلار به او دادند که به کاسی برساند. آنگاه کاسی ترتیبی داد که جسی از با زار نامه را می خدمت صادق بر آید. در این حال ترتیبی است دبتری هم مقارن دستور کاسی بدست رسیدن ها و در برادر هم کار آمریکا می دادند و او اجرا گردید.

۲۲ - نویسنده در بیان شرح و قایع، چند سوال مطرح می کند. سوال عمده اینست که: آمریکا به چه انگیزه ای خود را در مسئله کودتا به این حد دخیل کرده است و در واقع به نفع مسمی مجری آن شد؟ می گوید یعنی با محسوس پس ایران با تصور کرده اند که سیاست آن قصد او در کردن شرکت های نفتی آمریکا در صنعت نفت ایران بود. ولی نویسنده این را به دلالتی صدیق نمی کند. یکی از سوالها در زمان موردها شرکت های نفتی آمریکا بی ارضاط و دست زولت نفت خام داشتند و شرکت های مزیور علاوه بر این تا توانا در مطوری قرار داشتند که اجازه همکاری با یک دیگر (که شرط ورود آنها در صنعت نفت ایران بود) داشتند و فقط وقتی دولت آمریکا به حساب ساسی آن ها را وارد به این کار کرد ما حرفی معاصی از تا بیسز فاسون خدایان به این کار دست درند.

اما بعضی دیگر عینه دارند که آمریکا خود را وارد موضوع کودتا کردنت از سمت ساسات سوری نویسنده حذب توده در ایران جلوگیری کند و این درست دلالی شرا مطالسه می کنند.

راک سیراک نیز با روت و مواد منفجره و موشک ویدکی های تجهیزات جنگی ساخت فرانسه، به وسیله شرکت های سوئدی و هلندی و فرانسوی به ایران فروخته شده است.

شور اولاف پالمه نخست وزیر سوئد در فوریه ۱۹۸۷، اذهان را به رقابت های فشرده میان سوئد گران مرکز آفراسوئدی و شرکت های دیگر جلب کرد. با پیدا نست که با رلمان ن سوئد در سال های ۱۹۷۱ و ۱۹۸۲، دوبار با تصویب دولایحه قانونی، ما در ات اسلحه را به کشورهای در حال جنگ ویا به منطقه ای نا آرام چون خلیج فارس ممنوع و غیر قانونی اعلام کرده است. اما با این حال شوکت های اسلحه سازی "نوبل - کنی"

"نوبل - اندوستری" Nobel - Kemel
"نوبل - اندوستری" Nobel - Industrier
صفحه در صفحه ۷

نویسنده می گوید: اقدامات فدمصدقی دولت آمریکا که به وسیله سازمان صورت گرفت بسیار

دولت آمریکا که به وسیله سازمان صورت گرفت بسیار

مورد سرودن از زمان مزیور در سال پس از کودتا نقش عمده را اجرا کرد برای آن که زمینده کودتا را فراهم کند یعنی تکیه گاهای مدعی را از او جدا کند.

نویسنده می گوید: اقدامات فدمصدقی دولت آمریکا که به وسیله سازمان صورت گرفت بسیار مورد سرودن از زمان مزیور در سال پس از کودتا نقش عمده را اجرا کرد برای آن که زمینده کودتا را فراهم کند یعنی تکیه گاهای مدعی را از او جدا کند. در خانه در موضوع بعدید کمیسیون می گوید عبارت آمریکا بعدید است در این کشور این موضوع را به صورت یک شطروانه غلط در آمد. هم در مورد قدرت شده میالفه می کرده اند در مورد کردن همکاری صادق با شاه ها. در حقیقت متبع اطلاع صادق میالند میز دربارها بوده در ایران خود آمریکا می بودند و به همین علت بود که امکان سلطنت شوروی برای ایران به میزان عراق آمیزی در فکر ایران آنر گذار شده بود. نویسنده می گوید اشتباهات زیادی در کتاب روز ولت وجود دارد اما معین منی کند که ما اشتباهات - با اشاره به این نقل قول شاه در کتاب مزیور که: "شاه من گفت من شخم را به خدا، به مردم مملکت، به ارباب و به شما مدبرین هستم می گوید هر چه شده این ها عوام ملی موسر بوده اند اما درست ترمی بود اگر نگاه ترتیب این عوامل را معکوس می کرد ظاهر "منظور اینست که عامل فمصدقه سونفیت کودتا، آمریکا بوده است. در پایان مقاله می گوید یعنی طرفداران آمریزی کودتا می گویند کودتا ۲۵ سال آراسی در برتر حکومت تحت حمایت آمریکا برای ایران خرید. اما خود این گونه اظهار نظر می کنند: "اگر به مظاهر گذشته و کنونی وابسته آن برای کودتا آمریکا توصیف کنیم، این سوال بسیار مهم می آید که آیا آن آراسی به این قسمت می آید؟

فرهنگ ایران

محمد جعفر محبوب

لسان الغیب شیراز صدر نشین دیوان غزل (۸)

در باره آرایش کلام خواجہ و آنچه در اصطلاح ادیبان "منابع لفظی" نامیده می شود سخن را کوتاه می کنیم و جزا زیک صنعت - ایها م - که بیشتر صنعت معنوی است تا لفظی، و جنبه هنری آن بسیار قوی است و حافظ همیشه بدان توجه داشته تا حدی که آوردن اینها می باشد همیشه ظریف و چند جا نبه زوینگی های شعرا و است چیزی نمی گوئیم. با این حال نمونه تمام منابع لفظی را، در دیوان حافظ ما ننده تا رهرا عربزگرد دیگری نتوان یافت. تمام این صنعت ها از طرف سخن گفتن مردم فصیح و زبان آوارقتیاس شده و از طبیعتی و بی تکلف با ندبه دل می نشینند. معنی طبیعتی بودن نیز آن است که خوادنده در آقا ملا "متوجه صنعت گری شاعر شود و پس از توجه بیشتر در باره بد که چنین صنعتی در شعری به کار رفته است.

ویژگی دیگری که خواجہ بدان توجه بسیار داشته و به عنوان "صنعت" نامی از آن در کتاب های بدیع و بلاغت نیا شده است رعایت موسیقی کلام و آهنگ خوش گلمات در مصراعها بیت است که هم در شعر شیخ اجل سعدی وهم در شعر خواجہ کلاما" مورد نظر بوده است.

اما ایها م در لغت به معنی "به گمان افکندن" و در اصطلاح بدیع نام صنعتی است که در شعر لفظی یا الفاظی به کار برود که در آرای دو معنی - یک معنی دور تر و یک معنی نزدیک تر - باشد. گوینده این الفاظ را چنان به کار می برد که شنونده نخست ذهنش متوجه معنی نزدیک شود، و حال آن که معنی دور تر مورد نظر شاعر است. در کتاب های بلاغت مثالی های متعددی و فارسی آقا شاعران بزرگ در این زمینه داده شده است. برای آن که ظرافت این صنعت هنری در شعر خواجہ جوینده آن با ایها م در شعر دیگر شاعران روشن شود فقط یکی از این مثال ها را از حدائق السحر نقل می کنیم. رشید و طوطا گوید:

"من وقتی به ترمذ بودم انباری (شاعر) پیوسته گفته های خود بر من عرض کردی و از صلاح و فساد آن برسیدی روزی در باره زان نشست بود. بستی طبخ خیرا و گذشت و او را به چشم خوش آمدو این بیت در معنی او بگفت:

آن گویدک طبخ بر آن چندان نماند
مرا به لیبی همی ندارد میمخام

حال با من بگفت و نام این صنعت پسرید، او را ایها م خوانم، و عرض از این، لیبی است که چون بشنود بنده اندک که لیب لیب نمان خواهی و مراد او خود لب گوید که است و انباری را از این بسیار افتاده از راه طبع نه از راه علم. اکنون به نمونه ای از این صنعت در شعر خواجہ توجه بفرمایید. منتهی نخست با معنی های قریب و بعید چند آیه را در نظر داشت و آن گاه شعر را دید. آن کلمات اینهاست:

۱ - مقام به معنی محل و مکان، در عین حال نام هریک از دو آیه از آن است مانند عشق و بیوسلیک و نوا و عراقی و امثالها و ... هریک از این مقامها شعبه های دارد و می توان از مقامی به مقام دیگر رفت.

۲ - راه، به معنی نموده و مقام پورده، راه زدن به معنی نواختن یکی از راه های موسیقی و سرود خواندن و در عین حال به معنی غارت کردن مسافران در راه ها و مجازا "بیه معنی دلبری و کوشه و جلب توجه است و در بیت معروف خواجہ: کفر زلفش ره دین می زدوان سنگین دل ... به همین معنی آمده است.

۳ - غزل به معنی معروف (چند بیت که وزن آن ها مساوی و مصراع اول با آخر اینیات تکلفی و موضوع آن وصف می و عشوق و عشق با زنی باشد) و در عین حال در موسیقی یعنی عیارت است از: چهره و نسبت مرتب یعنی تاء لیب کابل است و آن چهار قسمت چهار تنه است: قول، غزل، ترانه، فروداشت. (فرهنگ معین)

۴ - قول به معنی سخن و گفتار و در موسیقی به معنی تمثیلا است.

۵ - آشنا هم به صورت صفت، به معنی مناسب و ملائیم به کار می رود، و هم به جای اسم می نشیند و در معنی دوست و رفیق (وا حیانا) محبوب و مشوق) استعمال می شود. خواجہ حافظ در غزل معروفی ما مطلع:

چو مستی است ندانم که رویه ما آورد

که بدوستی و این با ده ز کجا آورد
را آورده است: آن در حدی علی زیبایی است این بیت

چرا می زند این ملرب مقام نناس

که در میان غزل، قول آشنا آورد
که از یک سوی می توان معنی نزدیک آن را گرفت و گفت مراد آن است که این نوا زنده چهره دست و آگاه به معنی مقام های موسیقی چهره ای را می نوازند که در میان غزل که درست مانند مرو زبانه و از زردستگاه های گوناگون خوادنده می شد) قول آشنا، یعنی تصنیف مناسب را نیز آورد.

اما معنی دیگر آن است که این نوا زنده فیهمی که نبض مجلس را در دست دارد و اقتضای هر محل و مقامی را می داند چگونگی راه دین و دل مارا زده و گفته دوست را در میان غزل (یعنی الفاظ و کلمات غزل) نقل کرد.

ملاحظه می شود که میان این ایها م و ایها م شعرا نیاری در وصف لب گویدک طبخ تفاوت از زمین تا آسمان است و آنچه در مطلق شعرها فقط (وا صولا" در هنگام خواندن شعرهای خوب) یا به لذت بردن از شعری شود، علاوه بر زیبایی الفاظ و هما هنگی آن ها و موسیقی کلام و توجه به معنای و مفاهیم، حل این گونه تفاوت و راه بریدن

بدین گونه لسان یاف است که در خوادنده لذتی همانند لذتی که اختران و کاشفان از کشف تا زه و ربیاضی دانان از حل مسائل مشکل می برند ایجاد می کند، وظا فرا همین خاصیت موجب شده است که از دوران های بسیار نزدیک به مرگ خواجہ بدو لقب لسان الغیب دهند چنانکه گمان برده اند، برای دستیافتن به این همه لطایف هنری و گنج نبدن آن ها در بیتی کوتاه، و نیز برای سخن گفتن به لفظ اندک و معنی بسیار، آن همتا بدین درجه از طرافت و نکته سنجی، حتما "با یاد غیب مددی به ذهن گوینده رسیده باشد. نیز از دوران های نزدیک به عصر خواجہ، هریک از تذکره نویسان به نحوی این نکته را تکرار کرده اند که سخن گفتن به شیوه حافظ ممکن نیست. عبدالمی فخر الزمانی صاحب تذکره می خاند که پیش از این آزا و یاد شده است در همین زمینه می گوید:

"خسرو اندیشه با آن همه دانش بیستی از دیوان کمالی او تضمین نمی توان نمود، چون خرد خورده دان با آن تصور پیشتر گری از تعریف رشته جواهر نظمش نمی توانست بشود ... اصحاب حقیقت ... معتقد کلام آن سخن آفرین بوده و او را لسان الغیب خوانده اند.

زما قلی خان هدایت نیز در مقدمه ای که بر دیوان خواجہ نوشته است گوید: "کلام او را حالتی است که در شعر سایر پرگویندگان نیست." (نقل به معنی) و ای همین حالت همان طرافت، نکته سنجی و توجه حافظ از جهت های گوناگون به زیبایی و هما هنگی لفظ و معنی شعر خویش است.

نمونه این گونه بیت ها - همان گونه که در نشان دادن بیت های بلند مذکور افتاد، یکی و دو تا و ده تا نیست که بتوان آن را به تصادف و اتفاقا قیاسی بجا آورد. "ذهن حافظ همواره به جستجوی لفظ های مناسب، کلماتی با معانی قریب و بعید و گاه با چند معنی، اشتغال داشته و هر چه را که می یافت به دقت تمام به خاطر می سپرده و در جای خود به شیوه شورشی به کار می برده است. بیسه نمونه ای دیگر از این گونه ایها م ها در شعر خواجہ توجه بفرمایید، وی در غزلی به مطلع:

برو به کار خودای واعظ این چه فریاد است

مرا نشنا ددل از ره تو را چه افتاد است

این بیت را آورده است: به گام تا نرسا ندمرا لیب چون نای
صحبت همه عالم گوشت من باد است
۱ - کام به معنی دهان و در عین حال به معنی مسرود و آرزوست. ۲ - برای نواختن نی آن را به لب و دهان می رسانند و در آن می دمند. ۳ - نای لوله ای است میان خالی که در می آن با زاست و هوای زیر خوردن لبه آن تولید صوت می کند و دم نوازنده نای از سردیگر بیرون می رود.

حافظ خود را به نای تشبیه می کند و گوید اگر لیب او مثل نی مراد به گام (بهر هردو معنی) نرساند نصیحت همه عالم در گوش من، مانند نای است که در نی می دمند. البته در این جا خواجہ به شعر سعدی که یک قرن پیش از او سروده شده و در همه جا خادرد شیراز شهرت گای داشته و در آن نصیحت به "باد" تشبیه شده نیز توجه داشته است. شعری این است:

صحبت همه عالم جویا در نفس است

به گوی مردم نادان و آب در قیرال

نمونه دیگر در غزلی زیبا که در باره آن دو بیتی در مدح شاه چینی سروده شده، این بیت آمده است:

زینبار را آب آن عارض که شیران را از آن

تشنه لب کردی و گردان را در آب انداختی

کلمه آب در فارسی دارای معنی های بسیار گوناگون است که "رنگ رخساره" یکی از آنهاست، هنوز در زبان گفتاری این معنی به صورت "آب و رنگ" و "خوش آب و رنگ" به کار می رود، نیز چنان که معلوم است سرخاب و سفید با نم کردها و موادی است سرخ رنگ و سفید رنگ که مطلقا آب در آن وجود ندارد و آب در آن به معنی رنگ چهره است یعنی ماده ای که رنگ رخساره را سفید یا سرخ می کند و به طور معترضه عرض می کنم که نام سهراب پسر رستم، که صورتی دیگر از کلمه سرخاب است و در بعضی متن های فارسی املا "ابن پسر سرخاب" خوادنده شده به همان معنی آورده. رنگ چهره سرخ، یعنی سرخ و سفید "خوش آب و رنگ است. پس "آب عارض" یعنی رنگ رخساره. اما چون شاعر لفظ "آب" را به کار برده به تناسب آن ترکیب و معنی تشنه لب را آورده است که معنی دیگر آن آرزومند و مشتاق و جوینده است. نیز کلمه شیردرا بین مصراع به هردو معنی حقیقی و مجازی (به معنی پهلوانان و دلیران) استعمال شده است.

در آب انداختن گردان نیز به معنی از میان بردن و تلف کردن ایشان و تشنه لب کردن شیران و در آب افکندن گردان، اگر چه در معنی مشابه و نزدیک است در لفظ تضاد آشکارا دارد.

گاهی این گونه نکته سنجی ها فقط به ایها م، ایها م تناسبا یا ایها م تضاد، منحصر نمی شود، بلکه خواجہ آن را با لطایف لفظی و معنوی بسیار دیگر در هم می آمیزد و مجموعه ای لطیف، مانند "مجموعه گل بدیدمی" آورده که به گفته خواد و در این بیت، فقط "مرغ سحر قدر آن را می داد تو پس:

قدر مجموعه گل مرغ سحر داد تو پس

گفته هر کور و قی خواند، معانی دانست

یکی از معانی "مجموعه" جزوه ای است که در آن مطالب

و موضوعهای مختلف نقل شده باشد، از قبیل همان که امروز جنگ (لغت هندوی) یا "کشکول" خوانده می شود، و در دوران حافظ دانش جویان و طالبان علوم دینی دفتری داشتند که درس های مقدما تی دانش های گوناگون را در آن می نوشتند و آن را "مجموعه" می خوانده شد و کتاب معروف "جامع المقدمات" نمونه ای از آن است. "مرغ سحر" نیز در این جا کنایه از مردم شب خیز و اهل مناجات و ریاضت و دعا و کسب دانش است و شاید بسیار قوی این نکته که حافظ در این بیت بیسه

کسانی از قماش خودش نظردا شده، مصراع دوم است که گوید هر کس ورقی خواند راه به معنی (جمع کثرت) به معنی کل معنی ها) نمی برد و بدین ترتیب نوکساران و ملائطی ها و عالمانی را می زهدودانش فروتان را دست می اندازد. در هر حال شعر خواجہ را نیز با دیدن ترکیب تاء مل و تشعق و حضور ذهن کامل خوادهر کلمه یا ترکیب را به دقت درنگریست تا بدین توان به بعضی از معانی پوشیده در آن راه برد. مثالی دیگر از بیت های که در این ایها م با لظایف دیگر در هم آمیخته شده است، در غزل معروف و بسیار زیبا به مطلع:

دیدم ای دل که غم را در گریا رجه کرد

چون بشد دل بر و با روفا در رجه کرد

این بیت آمده است:

اشک من رنگ ترقی یافت ز بی مبری یار

طالع بی شفت بین که در این کار چه کرد

شعر سخی افاق پس از غروب را گویند و مرا دفا فسط از "اشک خونین" و "اشک سرخ" و رنگ شفق یافتن اشک نه آن است که در واقع خون از چشم جاری شود، چنان که می دانیم در موقع گریستن، سفیدی چشم سرخ رنگ می شود و در مقام ممال لسه آن را به خونین بر آمدن اشک تعبیر کرده اند. در هر حال در این بیت:

۱ - توانی حرف (ش) در اشک، شفق و شفت موجب ایجاد موسیقی در کلام شده است.

۲ - مهربی معنی دوستی و محبت و در عین حال به معنی خورشید است و "بی مبری" که از آن نداشتن محبت اراده شده است در عین حال معنی نبودن "مهر" به معنی خورشید را تداعی می کند و شفق آن سرخی است که در هنگام غیبت خورشید و نبودن مهربانی می آید همان گونه که اشک شاعر نیز در "بی مبری" یار رنگ شفق می گیرد.

۳ - کلمه طالع که در این جا به معنی بخت و اقبال گرفته شده اسم قاعل از مصدر طلوع، به معنی برآمدن (خورشید یا هوستارگان) است و با مهربی معنی بعید (خورشید) بسیار مرتبط است.

۴ - در شفق و شفت تجزین زائد به کار رفته (یعنی یک کلمه حرفی زائد بر کلمه دیگر دارد) و در عین حال "بی مبری" در مصراع نخست و "بی شفت" در مصراع دوم از نظر لفظ و معنی پیوند و تناسبی تمام دارد و احساس زیبایی و تناسب را در ذهن برمی انگیزد. تمام این امتیازها در نظر اول، با بخواندن سرسری غزل در مجلس انسی شوخ و پر هیا هو، به نظر خواننده نمی رسد، و در نتیجه لذتی که می توان از آن برد عاید خواننده نمی شود. برای درک این التذاد باید اندکی نیز به خود رجعت داد و دقت نظر به کار بست.

یک دسته از کلماتی که خواجہ با آن ها بازی های شگفت انگیز کرده و به صورت های گوناگون و حیرت آور آن ها را عرضه داشته است به نحوی که توجه به معنی ظرافت های آن خوادنده را غرق لذت می کند. کلمات قلب، دل، نقد، عیار، سکه، خرچ شدن، اکسیر و مانند آن ها است که گاه با کلماتی دیگر مانند "عمل" (در اصطلاح کیمیا گران به معنی فعل و انفعال و تجزیه و ترکیب شیمیایی) همراه شده است.

می دانیم که قلب به معنی دل، عضله منبری شکل درون سینه، نیز به معنی پول تقلبی و "سیم زرا نهدود" و هم به معنی وارونه ساختن و سرودن کردن چیزی باطل جلوه داده اند حقی و حق فراموشدن باطلی است. نیز "قلب لنگر" جای بادشاه و فرمانده کل و میسر دو جناح (بال) آن است و شکستن قلب لشکر به معنی شکست قطعی آن است.

نقد نیز به معنی جدا کردن ز روسیم سر را زنا سره و با نشانختن عیار هر که و در عین حال وزن کردن آن است و در قدیم که هنوز دولت کار سکه زدن را بر عهده نگرفتند و اوراق اعتباری (اسکناس، چک، بارات، سفته، حواله) با نسکی، چک تضمین شده و ... رواج نیافته بود و صرفا آن خود سیم وزرا می گرفتند و با دست و اوزارهای ابتدایی به اینکار خودیاب به سفارش یکی از بزرگان سکه می زدند (و اصطلاحات زر جعفری، زرش سری، زرشکی، زرشگری همه به معنی زرخا لیس و گامل عیار را ز همین جا است) و در نتیجه هر کس که می خواست پولی از نسکی تحویل بگیرد نخست کسی می آمد و سکه های رایج یک نقد" می کرد و از جانب فروشنده تحویل می گرفت و از آنجا به این کار دستمزدی دریافت می داشت و اصطلاح "پول نقد" در آن روزگار به معنی زرو سیمی بوده که تا قدی آن را دیده و درستی آن را تضمین کرده بود و دیگر تحویل گرفتن آن اشکال نداشت. معنی جمله سعدی: هر که را زرد تو زو ست

زورد در با زوست، یا این بیت وی:

مرا رنگته، موزن به هیج درنگ گرفت

جوز ز نیدیری چهره در ترا زویم

و نیز این بیت دیگر:

مصدق باز مصلوب

رایزنی خوانده اند - به خیال خود - چشم آسب پذیرا سفندی را نشان داده گرفته اند:

با این حساب که مردم ایران، به تنگ آمده از خودکامگی های سابق و لاحق، به بی - قانونی حاکمیت دارند، - با بَرکِ مدافعان قانون به میدان آمده اند و این بار مصدق را با تاج خاکی "قانون - شکنی" به "نیبه" "جلجتا" می برند:

- مصدق با همه سنگی که همه عمر برای حکومت قانون به سینه میزد، وقتی به حکومت رسید قانون را زیر پا گذاشت و دموکراسی را به هیچ گرفت.

از این که مدعیان دیروزی و امروزی او، خود تا چه حد متعهد به احترام به قانون و در بند دموکراسی بودند، بگذریم چون سخن به درازا و قصه به غمخوار هدکشید.

از آن ها عیبی نیست. زیرا برای رسیدن به هدف خود، با ید این تصویر پر جلالی مزاحم را، به روشی که به مصلحت وقت نزدیک تر باشد، گل اندود کنند.

اما عیب اینست که افراد محدودی از هموطنان مهاجر ما در این باب، شایسته بودن سوئیت، تحت تأثیر لاف ها و حقوقدانان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۰، قرار گرفته اند؛ افرادی که از منتهین خاص رژیم گذشته نبوده اند و اگر هم در آن دوران به مقامات نسبتاً رفیعی رسیده اند، به علت تخصص و کار دانی شان بوده که رژیم نتوانسته است از خدمات آنان بگذرد.

"با توجه به هدف جبهه ملی، یعنی پیروزی ناسیونالیسم در ایران، خودداری مصدق از مداخله در انتخابات اشتباه بزرگی بود... معنی آزادی انتخابات در کشوری دارای وضع اقتصادی و اجتماعی ایران چیست؟ آیا اینست که زمین داران آزاد باشند که رعایای خود را گرفتار و ربه صندوق آرا، بکشند؟ ظاهراً دکتر مصدق این طور فکر می کرد و این نظر - نتایج شومی برای ناسیونالیست ها به بار آورد (۱)

مصدق قانونی به مدت شش ماه تقاضای اختیار را کرد.

این تقاضا با سروصدای نمایندگان مخالف روبرو شد که می گفتند انتقال حقوق قانون گذاری، ولو بطور موقت و آزمایشی، به قوه مجریه، با اصل تفکیک قوای سه گانه، موضوع اصل بیست و هشتم متمم قانون اساسی منافی است.

مخالفت دولت، در اردیبهشت ۱۳۳۱ در بحران نفت، شروع به کار کرد. مصدق پس از استعفا طبق سنت پارلمانی و انتصاب مجدد، در ۲۲ تیر ماه، از مجلس برای تصویب لوایح قانونی به مدت شش ماه تقاضای اختیار را کرد.

از زبان این گروه گاه می شنویم که:

- مصدق آدم وطن پرست و خدمتگزار بود ولی با ید پذیرفت که دموکرات نبود.

مخالفت دولت، در اردیبهشت ۱۳۳۱ در بحران نفت، شروع به کار کرد. مصدق پس از استعفا طبق سنت پارلمانی و انتصاب مجدد، در ۲۲ تیر ماه، از مجلس برای تصویب لوایح قانونی به مدت شش ماه تقاضای اختیار را کرد.

از آن ها می پرسند:

- کدام دموکراتی را سراغ دارید که در آن بحیوچه جنگ و جدال مسترد در چند جبهه استعمار - دربار - حزب توده - آخوند - ملک - تصفیه شدگان لشکری و کشوری... دموکرات تر از او بوده باشد؟

از آنجا که در آن دوران از تفکر و تعقل سیاسی باز مانده بودند و پس از آن نیز تلاش برای ادا مباحثات در شرایط سخت آوارگی، فرصت سنجی و بررسی شنیده ها را برایشان نگذاشته است، طوطی وار تکرار می کنند:

مخالفت دولت، در اردیبهشت ۱۳۳۱ در بحران نفت، شروع به کار کرد. مصدق پس از استعفا طبق سنت پارلمانی و انتصاب مجدد، در ۲۲ تیر ماه، از مجلس برای تصویب لوایح قانونی به مدت شش ماه تقاضای اختیار را کرد.

- دموکرات نبود، بدلیل لایحه اختیارات - بدلیل رفتارندوم - بدلیل انحلال مجلس.

محرک نگارنده این ستور، در این اشاره مختصر به وقایع آن دوران، با زنگشانی چشم های بی کنا ه این گروه است و بی.

مخالفت دولت، در اردیبهشت ۱۳۳۱ در بحران نفت، شروع به کار کرد. مصدق پس از استعفا طبق سنت پارلمانی و انتصاب مجدد، در ۲۲ تیر ماه، از مجلس برای تصویب لوایح قانونی به مدت شش ماه تقاضای اختیار را کرد.

می گویند: مصدق دموکرات نبود بدلیل لایحه اختیارات.

لازم است برای روشن شدن ذهن نسل جوانی که از آن وقایع اطلاع دقیقی ندارد، به مجلس هفدهم و لایحه اختیارات، به کمال اختصار، اشاره ای بکنیم:

مخالفت دولت، در اردیبهشت ۱۳۳۱ در بحران نفت، شروع به کار کرد. مصدق پس از استعفا طبق سنت پارلمانی و انتصاب مجدد، در ۲۲ تیر ماه، از مجلس برای تصویب لوایح قانونی به مدت شش ماه تقاضای اختیار را کرد.

مصدق از اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ نخست وزیر بود. در بحیوچه بحران نفت انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی، در اواخر سال ۳۰، انجام شد. اصلاح قانون انتخابات با آنکه جزئی بر نامه دولت بود، به

آنچه مسلم است، ما می بینیم که دولت دموکراسی نیستیم. در کشورهایی که سابقه حکومت پارلمانی آنها چندبرابر است و حکومت پارلمانی مان را از آنها مدل گرفته ایم، دادن اختیارات قانون - گذاری به دولت، در مواقع بحرانی، به خصوص در قرن حاضر، بهیچ وجه مسمی غریب نیست و سوابق متعدد دارد.

به شرط مدت معین - محدود تعریف شده - و تصویب نهایی پارلمان پس از سرآمدن مدت، هیچگاه مغایر با اصل تفکیک قوا محسوب نشده است.

برای احترام از اظالم کلام، از شما همتاها متذکر می شوم که در مورد معروف، در یکی از بزرگ ترین کانون های دموکراسی جهان، یعنی جمهوری فرانسه، اشاره می کنیم. در بحران بهار سال ۱۹۵۸ فرانسه، هنگامی که دوگل به زمامداری فرا خوانده شد، به این شرط قبول مسئولیت کرد که مجلس نمایندگان به وی، برای مدت معینی اختیارات قانون گذاری تفویض کند.

مجلس فرانسه در تاریخ ۳ ژوئن ۱۹۵۸ - با ۳۲۹ رأی موافق در برابر ۲۲۴ رأی مخالف اختیارات قانون گذاری به این شرح به ژنرال دوگل تفویض کرد:

"از تاریخ توجیح این قانون، بخاطر با زیایی سیرتقی و تعالی ملت، دولت جمهوری فرانسه به مدت شش ماه، از طریق لوایح قانونی اقدام به وضع قوانین خواهد کرد."

مدت یعنی (شش ماه) و محدود مصدق (موارد ذکر شده در قانون) و شرط تصویب پس از سرآمدن مدت - در قانون تفویض اختیار به دوگل و ماده واحده قانون اختیار در مصدق، مشابه بود. مضافاً به این که اختیارات قانون گذاری دوگل از محدود قوانین عادی تجاوز می کرد و تجدیدنظر در قانون اساسی اکتبر ۱۹۴۶ را نیز شامل می شد.

دموکرات تر از یکی از پایه گذاران دموکراسی در جهان - و بقول فرنگی ها کاتولیک تر از باب - نمیتوان بود. شکی نیست که اعتراضات آن عرصه از نمایندگان دوره هفدهم مجلس شورای ملی به ضد دموکراتیک بودن لایحه اختیارات مصدق، به لحاظات سیاسی بوده است نه حقوقی.

مصدق دموکرات نبود زیرا بوسیله سرافرازانوم مجلس هفدهم را منحل کرد.

این ایراد شامل دو نکته است که هر یک درخور بررسی است: شیوه رفتارندوم و انحلال مجلس.

علمای حقوقی درباری، با ستناد این که این شیوه، نظرخواهی در قانون اساسی پیش بینی نشده است، با هاپیوی بسیار و به کمک روزنامه نگاران وابسته آنرا، بعنوان یک اقدام ضد دموکراتیک، به شدت محکوم کردند و در دادگاه نظامی به این بیهانه "در قوا بین و سن پارلمانی ایران سابقه نداشته، در ردیف موارد اتهام مصدق عنوان شد. تا آنجا که حتی معترفان ساد، وقتی در ۶ بهمن ۱۳۴۱ برای تصویب لوایح ششگانه اش، به رفتارندوم متوسل شد، برای حفظ ظاهر ناگزیر اسم دیگری روی رفتارندوم گذاشت.

هیاهوگران مجلس هفدهم و وابستگان آن ها، اگر هم به ظرافت های حقوق اساسی وارد نبودند، لاقلاً این واقعیت ساده را نمیتوانستند نادیده هر چه جزئی در قانون اساسی ذکر نشده، الزاماً مغایر آن نیست. بخصوص با خوردن آن آنها بیاد می آوردند که در آغاز خروج پهلوی، چه در سال ۱۳۰۲ که طرفداران سردار سیه سروصدای جمهوریخواهی ملت را بلند کرده بودند - چه در آبان ماه ۱۳۰۴ که به خلع قاجاریه گمریسته بودند، توصیه

سخنگویان مجلسی و مطبوعات آنها، توسل به رفتارندوم - برای تغییر چندان اصل قانون اساسی - بود.

دشمنی در شماره ۱۹ حمل (فروردین) ۱۳۰۳ شفق سرخ نوشت:

"رفتارندوم ثابت ترین حقوق ملت است. رفتارندوم حاکی از اراده ملت است از این رو قوت آن از تمام قوانین موضوعه بیشتر است و زمین لحاظ است که وقتی میخواستند قانون اساسی یک مملکت را اجرا و تعدیل کنند، بوسیله رفتارندوم انجام میدهند."

و پس از اعلامیه ۱۳۰۳ سردار سیه: "به عموم ناس توصیه می نمایم عنوان جمهوری خواهی را موقوف دارند، که گفته مخالف با سلسله قاجاریه جمهوریخواهی را گرفت، در جلسه ۹ و ۱۰ آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی، که سرپرندگان سردار سیه میخواستند به هر قیمتی هست، حتی با گذاشتن بر قانون اساسی، خلع قاجاریه و پادشاهی سردار سیه را جلب بیندازند، ملک الشعرا بهار، بعنوان نماینده اقلیت، پیشنهاد کرد که لاقلاً راضی شوند، برای احترام به قانون اساسی، به رفتارندوم توسل جویند. ولی دارو دسته نمایندگان طرفدار سردار سیه - از جمله دارو، با سائی، دست غیب - که عجله داشتند فی المجلس خلع قاجاریه و انتصاب سردار سیه به ریاست حکومت موقت تصویب شود، در نطق های خود هر چند رفتارندوم را ترتیب دموکراتیک می دانند ولی آنرا در موقعیت وقت، کارزائیدی قلمداد کردند.

بهر حال، نظرخواهی از موکل، که منشاء حق است، بجای نظرخواهی از وکیل و نماینده او، بحکم ساده ترین منطق نمسی تواند ضد دموکراتیک باشد. و این حجت که چون در قانون اساسی پیش بینی نشده، پس مغایر قانون اساسی است در ترازوی عقل و به معیار سنت های دموکراتیک هیچ وزنی و اعتباری ندارد.

آرمانی ترین دموکراسی آنست که ملت، صاحب حق، مستقیماً حکومت کند. ولی از آنجا که عملاً غیر ممکن است که هر بار اتخاذ تصمیمی برای اداره جامعه لازم می آید، همه مردم در محلی اجتماع کنند و نظر خود را برای زمانه بیاورند، از میان خود کسانی را انتخاب میکنند که به نمایندگی از آنها تصمیم بگیرند. شیوه آرمانی دموکراسی مستقیم که زبان ژاک روسو، خود آنرا تنها در ملتی متشکل از خدا یان، قابل اجرا میدانست، به علت اشکالات مادی متروک ماند. ولی ملت هسپانی دموکرات، بعنوان بهترین شیوه حکومت ممزوجی از دموکراسی مستقیم با خالص، و دموکراسی با واسطه نمایندگان را، انتخاب کرده ملت نمایندگان را بر میگزیند ولی در موارد عمده، حتی تصمیم گیری را برای خود محفوظ میدارد.

سنت دموکراتیک - در کشورهایی که ظن خودکامگی و تخطی از اصول حاکمیت ملی به هیچ وجه به آنها نمی رود - برای سن قرار داده و در هرگاه با زعمی شده تا همه مردم ضروری بنمایند به رفتارندوم متوسل شوند، بدون اینکه حکم صریحی در قانون اساسی خود داده باشند.

در انگلستان، ما در پارلمان تا ریسپندنا، دولت برای پیوستن به یا زارمشتبرک

بقیه در صفحه ۹

بقیه از صفحه ۸

مصدق باز مصلوب

اروپا به فرزندوم ۵ ژوئن ۱۹۷۵ متوسل شد.

درفرانسه قبل از آنکه شیوه فرانسودوم واردقانون اساسی کنونی (۱۹۵۸) شود، دولت مکرر برای الغاء جمهوری سوم، تصویب قانون اساسی تازه به فرانسودوم متوسل شد (۲۱ اکتبر ۱۹۴۵ - ۵ مه ۱۹۴۶ - ۲۷ اکتبر ۱۹۴۶).

در ایالتا، دولت در تاریخ ۲ ژوئن ۱۹۴۶ برای انتخاب بین رژیم سلطنتی یا جمهوری به فرانسودوم دست زد، درحالیکه تصویب قانون اساسی ۱۹۴۸ فرانسودوم در هیچ متن اساسی وجود نداشت.

مصدق دموکرات نبود زیرا انحلال مجلس شورای ملی را اعلام کرد.

در اینجا باید به دو سؤال جواب بدهیم: - در چه شرایطی مصدق تصمیم به مراجعه به آراء عمومی برای انحلال مجلس گرفت؟ - آیا انحلال مجلس از طرف دولسمست، فی نفسه یک عمل ضد دموکراسی شمرار میشود؟

محاكمه کنندگان مصدق انحلال مجلس را بعنوان یکی از موارد عمده اشها ما و در ادعانا مه آوردند و آنرا اقدام برای تعطیل رژیم پارلمانی کشور و برهم زدن اساس حکومت قانونی قلمداد کردند. آنها ماه مور بودند که مصدق را بهر قیمتی هست محکوم کنند. خوب میدانستند که تنها جرما و آن چیزی است که در ادعانا مه ذکر نشده است، لازم بود که سرنوشتش بقول خود او: " ما به عبرت کسانی شود که ممکن است در آتیه در سرا سرا ورمیانه، در مددگی سخن زنجیر بندگی و بردگی استعما و برآیند."

لا اقل امروز که با انتشار مصداقها و مدرک، از جمله نوشته های "وودها و س" و "گرمیت روزولت" و اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس وسعت توطئه برای براندازی حکومت مصدق از سال ۱۳۳۱ بخوبی روشن شده است، تردیدی نمی ماند که اگر حتی قبل از قضیه انحلال مجلس نیز بهنجوی - مثلا " در واقع ۱۹ سفند ۳۱ - حکومت او را سا قط کرده بودند، به دلایل دیگری فی المثل دستور حذف نام شاهنشاه از دعای صبحگاه یا حذف سرود شاهنشاهی از برنا مه را دیو (مؤرد ۱۲۶۰۲۰۲۰) به اقدام برای تعطیل رژیم پارلمانی کشور و برهم زدن حکومت قانونی، محکوم میگردند.

ببینیم وضع مجلس هفدهم در آستانه انحلال چه بود.

در مجلس هفدهم، از ۸۰ نفر نمایندگان مننخب، اکثریتی - غالباً " مننخب شهرستا نها - به دولت مخالف بودند و اگر پس از عقب نشینی دربار، بدنبال قیام ۳۰ تیر ۳۱، به دولت رای تمایل و اعتماد دادند، ناگزیر ویرا ثرفشا را فکار عمومی بود.

فکراسا قط کردن دولت مصدق که بخصوص از هنگام قطع رابطه سیاسی با انگلیس در مهرماه ۳۱، قوت گرفته بود، بسرعت به یک توطئه سا زمان یافته چندجهتیه

منجر شد، اسنادومدارک منتشره نشان می دهد که برنا مدرسا ن انگلیسی کودتا، در عین تلاش برای کشاندن امریکسا به مشارکت در این کار، کوشش برای سا قط کردن دولت از طریق مجلس را در مرحله اول تقدم قرار داده بودند. در نتیجه، از طرق مختلف واسله های گوناگون به جلب آن عده از نمایندگان، که مستقیماً وابسته به دربار نبودند، میکوشیدند. آیت الله کاشانی - دکتر بقا ثنی - حائری زاده که در آغاز از طرفدوان دولت بودند، یکی بعد از دیگری به صف مخالفان کشانیده شدند. کار دولت به بین بست رسیده بود و مصدق در تیرماه، در برابر جمع نمایندگان، گفت که ناچار است برای تعیین تکلیف به آراء عمومی مراجعه کند.

روز ۲۳ تیرماه ۳۲ نمایندگان عضو فراکسیون ملی که ۲۷ نفر بودند، از نمایندگان مجلس استعفا کردند. عده ای دیگر از وکلا، نیز به تبعیت از آنان استعفا کردند، بطوریکه تعداد نمایندگان مستغفی به ۵۲ نفر رسید.

ولی از وکلای حاضر در تهران، ۲۲ نفر که به سرخستی به مخالفت با دولت کمربسته بودند، از جمله دکتر بقا ثنی - حائری زاده - مکی وقتا و آبا دی، از استعفا خودداری کردند.

مصدق در برابر یک دوراهی قرار گرفته بود با بیدا استعفا می کرد که این خواست استعما را راجی و شرکای داخلی آن بود که سببهذا هدی و پیش نویی قسرا رداد کثرسیم را تا ماه ۱۵ آشتند با ...

روز ۵ مرداد طی نطقی از وادیو، خطاب به ملت ایران، گفت که با وضع کنونی مجلس که جمعی استعفا داده اند و عده دیگری با دولت مخالفت می کنند تا زمان ما صور را بدست دولتی مطابق منافع و مصلحتا مسع بیگانگان بدهند، کار مملکت به بین بست رسیده است و توضیح داد:

"... مجلس ما و دولت ما همه با هم با طرم مردم به وجود آمده اند نه مردم به خاطر آنها. وقتی مردم یکی از آنها را نخواستند میبوا نشند در آن باب نظر خود را ابراز کنند. در کشورها ی دموکراسی و مشروطه هیچ قانونی بالاترا از اراده مردم نیست... غلبهذا دولت از خود مردم سؤال خواهد کرد که آیا با بقای مجلس بصورت فعلی تا آخر دوره، آن موافق هستند که در این صورت دولت دیگری روی کار می آید که بتواند با این مجلس همکاری کند. و اگر با این دولت و نقشه و هدف آن موافقتی برای به انحلال آن بدهند تا مجلس دیگری تشکیل شود که بتواند در آتیه این آمال ملت با دولت همکاری کند."

فرانسودوم در شهران و شهرستا نها در تاریخ ۱۲ و ۱۹ مرداد ۳۲ انجام شد و علیرغم تحریم آن، از سوی آیت الله بروجردی و آیت الله کاشانی، مردم با اکثریت حدود ۲ میلیون رای موافق در مقابل کمتر از ۳۰۰ رای مخالف، به انحلال مجلس رای دادند. درحالیکه تعداد شرکت کنندگان در انتخابات اودا رتقینیه، پیش از آن هیچگاه از حدود یک میلیون ونیم تجاوز نکرده بود.

مصدق در اعلامیه ۲۵ مرداد ۳۲ انحلال مجلس را اعلام کرد:

"بنا به اراده ملت ایران که بوسیله مراجعه به آراء عمومی اظهار شده، بدین وسیله انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی اعلام میگردد، انتخابات دوره هجدهم مجلس شورای ملی، پس از اطاق قانونی انتخابات و تقسیمات کشوری که بزودی انجام خواهد گرفت، بر طبق قانون اعلام خواهد شد."

ابن اعلامیه، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، بعنوان یکی از مدارک اصلی جرم در دادگاه نظر می، عنوان شد.

در ادعانا مه ما دستا ن میخوانیم:

"قبل از بیست و پنجم مرداد ماه ۱۳۳۲، متهم از یینکاها علیحضرت هاشمیون شاهنشاهی استعفا می نماید که بمناسبت انحلال مجلس ذات ملوگانه فرمان انتخاب دوره هجدهم تقنینیه را صادر می نماید که مفهوم این استعفا تا حد ضمنی انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی از طرف شاهنشاهی بوده است. با وجود این که استعفا ی او مسکوت می ماند و با اینکه مدور فرمان انحلال از صلاحیت شخص پادشاه می باشد، پس از فرا ز مدور فرمان خود را جای پادشاه قرار داده و فرمان انحلال صادر کرده که این عمل تنها برای مخالفت با قانون اساسی و حکومت مشروطه کاشی و دلیلی مجرمیت اوست... با بدیدیکه نقش انحلال مجلس در حکومت پارلمانی چیست و تصمیم دربار به آن چگونه تا حد می شود و در آن چه مخالفتی با حکومت مشروطه نهفته است؟

در سیستم دموکراسی پارلمانی ممکن است زمانی برسد که قوه اجرائیه بر سر موضوعی، با اکثریت قوه مقننه اختلاف نظر پیدا کند و این اتفاقا در سده مردم، یعنی ما حیا ن حقیقی حق حاکمیت، در موضوع مورد اختلاف، با اکثریت نمایندگان مننخب خود هم عقیده نیستند و ما لمح خود را با نظر دولت منطبق می بینند. در این صورت، دولت حاکمان اعلی را به داری میخوانند که اگر با نظر دولت موافقتند، نمایندگان دیگری را انتخاب کنند و اگر نه به همان نمایندگان رای بدهند تا دولت گنا برود تا تمکین کند.

نظر مصدق در این باب را، در گنا و نظریکی از بزرگترین متخصصان علوم سیاسی قرن اخیر، اسناد فقیده ژرژ بورژوا - قسرا میدهیم:

مصدق در ادعانا مه نظر می:

"فرانسودوم انحلال مجلس نه تنها یک عمل خلاف قانون اساسی نبود که مرا متهم به تعطیل رژیم پارلمانی کشور و برهم زدن اساس حکومت قانونی کند، بلکه بدون سک و تردید عملی بود در علاج مملکت و تقویت رژیم مشروطیت:

"در مقابل وزنه مسئولیتی که بر دوش قوه مجریه قرار دارد، تنها پیت مهم است که دولت وسیله ای در دست داشته باشد که از رفتن زیر بار اقیق دکا مل پارلمان اخترا زکند. این وسیله حق انحلال است که اگر وجود نداشته باشد، پارلمانتا رسم واقعی وجود نخواهد داشت. تنها این وسیله است که به دولت اجازه میدهد چیزی جز یک ماه مورا جای بی اراده پارلمان باشد. تنها اوست که استقلال مجریه و در نتیجه، مساوات قوای مجریه و مقننه را حفظ میکند حق انحلال پارلمان بوسیله دواست. مبره اساسی

پارلمانتا رسم است... معمولاً دولت در صورت اختلاف با پارلمان یا تسلیم میشود یا کنار میرود، ولی اتفاق می افتد که سیاستی را که میخواهد دنبال کند، با منافع ملت تطبیق دهد و در چندین سال مخالفت اکثریت پارلمان رو برو شده است. در اینصورت از رئیس مملکت می خواهد که پارلمان را منحل کند. در این وضع، رای دهنندگان هستند که اختلاف بین دولت و اکثریت پارلمان را داری می کنند. با این ملاحظه است که انحلال تنها بی بدنه پیت دموکراسی است" (۲) پس، نه انحلال مجلس عملی ضد دموکراسی است و نه شیوه فرانسودوم برای آگاه های اراده مردم، یعنی ما حیا ن اصلی حق حاکمیت.

میباید پاراداعانا مه نویسان دادگاهه نظر می که: انحلال از صلاحیت شخص پادشاه است و صدور اعلامیه انحلال از جانب رئیس دولت مخالف قانون اساسی و حکومت مشروطه است.

انحلال مجلس در قانون اساسی ۱۲۸۵، به تقلید از قانون اساسی کشورهای دیگر، قرار داده شده بود که این حق را البته معجوبانه و با تشریفات و شرایط خاصی - به دولت میداد. ولی مجلس مؤسسان سال ۱۳۲۸ که بعلل خاصی تشکیل شد، حق انحلال را از دولت مسئول سلب کرد و به پادشاه و قانونگذار غیر مسئول داد (علیحضرت هاشمیون شاهنشاهی میخواستند هر یک از مجلس شورای ملی و مجلس سنا را جداگانه یا همسر دو مجلس را در آن واحد منحل نمایند).

برای درک موجبات این قاعده جدید، که قانون اساسی را از جوهر حیات خالصی کرد، باید در ویدادهای دوره پانزدهم مجلس شورای ملی و زمزمه الغاء امتیاز زنگشت جنوب، و بخصوص نطق معروف مهندس رضوی در جلسه ۲۵ آذر ۱۳۲۷ در مخالفت با برنا مه دولت ساعده، را با ردیگر مطالعه کرد. از این موضوع که فعلاً خارج از بحث ما ست میگردیم.

مصدق در برابر اراده مردم که در اختلاف بین دولت و مجلس هفدهم داری کرده و با رای خود انحلال مجلس و تشکیل مجلس دیگری را خواسته بودند، چه باید میکرد؟ بر مننقدان صبح ۲۵ مرداد ۳۲، که اعلامیه انحلال مجلس را از رادیو شنیدند، و احتمالاً بیاد کرده اند که چرا فرمان شاه ما در نشده است، ایرادی وارد نیست. ولی از محاکمه بعد، دانستند که مصدق به دستور همان قانون اساسی مسخ شده از شاه تقاضای مدور فرمان انحلال مجلس را کرده است.

نه مصدق و نه آنها، از طرح های براندازی "چکمه" و "آژاکس" اطلاعی نداشتند، از جلسه ۲۵ ژوئن ۱۹۵۲ (تیرماه ۳۲) در دفتر جان فوستردالی، که گفته بود "پس ما اینطورا ز دست مصدق دیوانه خالص میشویم" (۳) نیز بی خبر بودند. آنها نمی توانستند بدانند که "گرمیت روزولت" دو هفته پیش از آن تاریخ (۵ مرداد ۳۲)، روی نیمکت عقب اتوموبیلی، با شاه ملاقات کرده و جزئیات کودتا را با هم مطالعه کرده اند. با بقبول مرحوم محمد رضا شاه، به همه بررسی اوضاع "پارادخشا ند (۴) ولی برای آنها و بسیاری از افراد با لخب آن دوره، هوش و ضمیر روشن فوق العاده ای لازم نبود که تشخیص بدهند شاه ۲۲ نماینده مخالف مجلس و سا زمان های اطلاعاتی انگلیس و آمریکا، در یک جبهه متحد و رودر روی دولت و ملتین قرار داشتند.

البته بود که کسانی که اعتقاد داشتند که مردم ایران آماده دموکراسی نیستند و لازم است دست پر قدرتی سرنوشت آنان را همچنان بدست داشته باشد که رفاه نسبی تحت سلطه و در سایه حمایت یک دولت خارجی را بر تحمل سختی های مبارزه استقلال طلبی ترجیح میدادند، که از دخالت بیگانا در امور مملکت احساس نا را حتی و خجالت و حقارتی نمیگردند - که زور شنیدن از زبردست و زورگفتن به زبردست روال عادی و مطلوب زندگی شان بود...

این ها به کنار، ما آن اکثریتی که سیاست ملی دولت را تا بدید کرده و به انحلال مجلس هفدهم رای داده بودند، چه میشدند؟ مصدق جواب آنها را چه میداد؟

بقیه در صفحه ۱۲

بانگ وستاخیز ایران

دکتر عبدالحسین زرین کوب

در آذربایجان

داستان عصیان منکجور بدیتگونه بود که چون افشین از کار با یک پیرداخت و به سارها با زگشت بر آذربایجان که جزه قلمرو حکومتش بود منکجور می را که نزدیکی آن بود و بود بگماشت. منکجور در یکی از قریه های آن سرزمین که بیاه با یک تعلق داشته بود مالی بسیار یافت ولیکن این خیر را از معتصم پوشیده داشت. ما حب برید آذربایجان نام مویی به خلیفه نوشت و او را ازین حدیث واقف کرد ما منکجور در طی نامه ای این خبر را انکار کرد و گویند که ما را تکذیب نمود. میان آنان مناظره و گفتگو در افتاد. منکجور بر آن شد که ما حب برید را بگردد مردم اردبیل مانع شدند و راه تکریدند که ما حب برید را هلاک کند. منکجور با آنسان جنگ کرد. این خبر به معتصم رسید و افشین را فرمود که منکجور را معزول کند و دیگری بجای او فرستد.

می نویسد منکجور از مردم فرغانه و ایراد زن افشین بود و خروج او بر ضد خلیفه به تحریک افشین انجام گرفت. مطابق بعضی روایات یاران با یک نیز در این ماجرا بود گرد آمدند و از محمد بن عبداللهمانی وعده یی از هوا خواهان خلیفه را کشت. وقتی معتصم به افشین گفت که منکجور را معزول کند و دیگری را بجای او بفرستد افشین ابی ساج دیو داد که نیز از نزدیکان و گمان خود بود و سیاها را گران به آذربایجان گسیل کرد. در واقع این سیاها را افشین در ظا هر برای جنگ با منکجور فرستاده بود اما در نمان آنرا را به یاری و هواداری منکجور فرمان داده بود (۱). ازین رو معتصم بغا، سردار ترک را به حربه منکجور فرستاد چون منکجور این خبر بداندست بیکسرا ز فرمان خلیفه سر برتافت و سالکان و رهنما را با خویش همدست کرد و از اردبیل بیرون آمد. سردار خلیفه او را شکست داد و او به یکی از قلعه های با یک رفت و آن را عمارت کرد و سیاها گزید چندی در آنجا مقابل بغا در ایستاد سارها میا رانش او را دستگیر کردند و به سردار خلیفه تسلیم نمودند بعضی نیز گفته اند که او خود بزینهار بغا رفت. در حال منکجور را به سارها مرام بریند و معتصم او را حبس فرمود. در همین اوان حادثه قیام ما زیار رنیزایان یافت و افشین درین هردو ماجرا متهم گردید.

سقوط افشین

بدینجهت قبل از ورود ما زیار به سارها، افشین نیز که مورد تهمت و بدگمانی واقع شده بود با زده شده شد و دشمنان نشی توان نمانند او را از میان بردارند و هلاک کنند. بدینگونه، چندی روزی پیش از آنکه ما زیار به سارها آوردند افشین را توقیف کردند. کسی که از دین و دوستی و زادگهی و حتی از زود بود منکجور با یک خویش در آنجا خلیفه گذشته بود گمان در وضعی قرار گرفته بود که می باید است به خلیفه یعنی به آرزوها و امیدها می کمالها در دل می پروزد، خیالانت کند. برای افشین که سرزمین پدران خود را با پدر و برادر به خلیفه تسلیم کرده بود و با یک ما زیار را بغا طرز قیام خلیفه خاشنا نه به سوی او کشا ندیده بود خلیفه تنها تکیه گاه استواری بود که وی می توانست امیدهای فریبنده و گذرنده خود را بدو ببندد.

اما حوادث، امیدهای او را نقش بر آب کرده بود. عصیان منکجور که بدستور او و برای فریب و اغفال خلیفه تهیه شده بود با گوشه ها و دلآوری های ترک منکجور سرکوب گشته بود. قیام ما زیار که افشین با نویدها وعده های امیدبخش آنرا تاء یید و تشویق می کرده است طا هسریان، دشمنان افشین، فرونشسته بود.

در دستگا خلافت نیز همه چیز به زیان او میگردید سرداران ترک با ندا شنیدن و بیخ رفتن و زده شدن و آفتابش می افتادند و در خلیفه نفوذ و تاء شیر بیشتری می یافتند. احمد بن ابی داؤد و گمان ابی دلف هر روز ذهن خلیفه را نسبت به این سردار خود خواه هنگام موجود تیره تر و بدین ترمیکردند.

یاران عبداللهمانی نیز برای برانداختن این دشمن دیرین از هیچگونه کوششی دریغ نداشتند. بدینگونه وضع در با خلافت بزیمان او آشکارا تغییر یافته بود. (۲) ترس و بدگمانی در روح او ختم و نوشیدی بر میان نگرفت و خلیفه نیز در حق این دوست و خدمتگزار خویش بدبین گشته بود.

چاره یی نبود. افشین آشکارا می دید که راهی معتصم در حق او دیگرگون گشته است. می دانست که نفوذ و قدرت رقیبان و دشمنان خود دیگر پس از این با و مجال خود نمایی نخواهد داد. می فهمید که با این همدستی و رقابت دیگر در برابر خلیفه برای او جای امنی نخواهد بود. ترسید و در مدبر آمد که خود را از محیط طوفان دور کند. چاره یی جز فرار نداشت.

در جستجوی قرآن

نخست متنگ های بسیاری را که در گردن با آنها از آب بگذرد، لازم بود معتصم و گمانش را سرگرم و مشغول دارد تا با این متنگ ها بنوا ندند از آب بگذرد و راه مومل را در پیش گیرد. آننگاه از آب گذارند و از راه رمن ببلاد خزر رود. شاید از این راه می توانست هم خود را از خطر برها ند و هم به سرزمین نیاکان خویش که روزی در طرع کسب جا هومال استقلال آنرا از دست داده بود دیگر باره دست یابد. مال و خواسته بسیاری نیز که برای بدست آوردن ولایت لازم بود از پیش نزد کسان خود فرستاده بود.

اما این کار در گردن حوادث بود. واقعا حوادثی که مسا عد این کار با شد رخ داد. از اینرو افشین نتوانست با این نقشه خود را آسوده از محیط خطر برها ند و ناچار شد چسبیده به خطرناک تری بیندیشد. این دفعه زهری جا نگر، آ ما ده کرد و بر آن شده خوردنی

بسا زود معتصم را با یارانش بخوا ندوز هر بخوار ندمک بر بدینوسله خود را از خطری که بر سر او زوش در پروا از است برها ند. اندیشیده بود که اگر خلیفه خود دعوت او را اجابت نکند با ری از او دستوری گیرد که اشنا س و اپناخ و دیگسر ترکان خلیفه را بخواند. بس آنرا طعنا مدهد و زهر جتا نند تا چون از خانه او بخانه خویش بازگردند هلاک شوند و نتوانند وارد نیا ل کنند به روایتی دیگر میخواست خلیفه سردارانش را بخانه خویش بخواند و همه را هم نجا بکشد آننگاه چون شب آغا زشود ز شهر بیرون آید و با آن مشک ها از رود بگذرد.

اگر این نقشه انجام می شد، شاید می توانست از راه خزر به ارسوسه برود مردم خزر را برمسلمان بشو و نند و فتنه و طغیان بر ضد خلیفه بدیناورد. اما این توطئه نیز درنگرفت. و خدمه امیرزاده ارسوسه آشکارا کشت.

آغاز توطئه

سرهنگان افشین، درهمین هنگام که سردار ارسوسه برضد خلیفه نقشه می کشید از کار او واقف بودند. نوشته اند که آنها نیز مثل سران دیگر بر درگا معتصم نوبت نگهبانی داشتند. در این میان گفتگویی بین بیژن (۳) ارسوسنی با یکی از نزدیکان افشین رخ داد که از زنهان را فاش کرد. بیژن گفته بود که این کاری که افشین در پیش دارد گمان نمی کنم بتواند از پیش برود بین مرد سخن بیژن را به افشین برود افشین در حق بیژن بدگمان شد و در صد هلاک او برآمد. بیژن که به وسيله یکی از یاران خویش از افسوسه افسشین در حق خود آگاه گشت بنرسید و شب هنگام به سارها خلیفه رفت و او را از توطئه امیرزاده ارسوسه با آگاهانید.

درین هنگام نامه عبدالله طاه به خلیفه رسید و معلوم شد که ما زیار نیز دستگیر شده است. ما زیار هم که افشین با او ارتباط داشت. این را زرا نزد عبداللهمانی هرفاش کرده بود. و شاید این نامه عبداللهمانی هرفاش کرده افشین اثار تی رفته بود. در حال معتصم از توطئه افشین که بر ضد خلافت تشکیل شده بود اطلاع داشت. سردار ارسوسه میهمانی کرده و خلیفه را با پسرا نگی ها یون و معجز خود ندیده بود که خانه او روند. خلیفه گفته بود که ایشان نتوانند آمد اما من خود بیایم. با پنجاه سوار ز کسان و معتصم از خویش پرسشت و بخانه افشین رفت.

افشین سارها خود را آراسته بود و صدتن از رنگینا و هندوان خویش را بنهان کرده بود تا چون اشارت کند از زمین برآید و خلیفه را هلاک کند.

چون معتصم بدر سارها افشین رسید عیان در کشید و پرسید فلان وفلان کجا یند؟ آننگاه کسان و نزدیکان را یک یک بدرون فرستاد و خود هم چنان بیرون ایستاد. هندویی را از آنها که در دهلپزینهان بودند عطا گرفت معتصم که پیش از وقت به سوسله بیژن ارسوسنی از این سو قصد آگاه شده بود دست در ریش افشین زد و آواز دزدان ده " غارت، غارت " گفت. کسان معتصم افشین را دستگیر کردند و بزنجیر بستند. سارها او را آتش زدند و کسان او را آسیر گرفتند. خلیفه سردار ارسوسه را که آن همدست های شایان به او کرده بود از سارها ست حرس معزول کرد و بدینان فرستاد. روایتی دیگر نیز درین باب هست. گفته اند که چون بیژن ارسوسنی نزد معتصم رفت و او را ز قصدی که افشین کرده بود به آگاهانید معتصم افشین را بخواند و در گوشه خسویش با زده است و سپس به محکمه فرستاد. بدینگونه بود که شاهزاده جهانجوی ارسوسه را فر و گرفتند و بزندان بردند.

محاکمه افشین

پس از آن، افشین را به محاکمه کشیدند. محکمه یی که از احمد بن ابی داؤد قاضی القضاة و محمد بن عبدالملک زید و زبیر و چندتن از دیربایان معتصم تشکیل شده بود در کار او را رجسنتن آغا زکرد. اما اشام او خیا ننت به خلیفه نبود بلکه او متهم بدین بود که هنوز آیین نیاکان دارد و با آنکه بظا هرا سلام آورده است در دل به آیین دیرین خویش باقی مانده است. عده ای نیز از مردم سفوه همگیا ن ساقی او را برای شهادت حاضر آورده بودند.

این محاکمه، چنانکه بعضی از محققان گفته اند در دست هم هست، وضع در با خلافت روشن می کند و نشان می دهد که آیین دشمنان در آن زمان هنوز همچنان رواج داشته است و مخصوصا " در مشرق بکلی آزاد بوده است و کسی از انتقار آن منع نمی کرده است. و حتی عامه مردم ایران اگر چه بنام و عطا هر مسلمان بوده اند با زغالیا " آیین دیرین خود علاوه داشته اند و هر زمان که فرصت و مجال می یافته اند، در ترک آیین مسلمانان و با زگشت به کیش دیرین خویش تردید نمی کرده اند. (۴)

داستان این محاکمه محمد بن عبدالملک زیات بسود و کسان که برای موا جه با افشین احضار شده بودند عمارت از ما زیار شاهزاده طبرستان و مرزبان بن ترکش از راه سند بود و نیز دو تن از مردم سندیا موبدی برای شهادت بر ضد افشین در آن محاکمه حضور داشتند. طبری و دیگران جریان این محاکمه را به تفصیل ذکر کرده اند. می نویسد که درین داری نخست دو مرد را که از اهل سند بودند پیش آوردند؛ آنها جا به زنده و باره برتن داشتند. چون جا مه زتن برگرفتند گوشت براسخو نشانما ند بود. این زیات وزیر که ریاست محکمه را بر عهده داشت فرمود: " این دو مرد را می شناسی؟ " افشین پاسخ داد: " آری این دو تن در ارسوسه مسجدی ساختند، یکی مؤذن بود و آن دیگر اما مسجد بن هر کدام را هزارتا زیانه زدم زیرا میان من با پادشاهان سند پیما نی رفته بود که هر تومی را رها کنم تا بر دین خویش باشم. این دو مرد بر تگده تا ختنند و بتان را بیرون ریختند و بتخانه را مسجد کردند. من آنها را چون از حد خویش بجا وز کرده بودند و بیما ن شکسته بودند هزارتا زیانه زدم.

وزیر پرسید " آن کتاب که بدیدیم از زوجوا هرا رسته ای و در آن سخنان کفرآمیز هست چیست و چرا داری؟ " پاسخ داد که " آن کتابی است که از پدر من رسیده است. در آن هم سخنان عبرت انگیز حکیمان عجم هست و هم گفته های کفرآمیز

گذشتگان. من از سخنان حکمت آمیز آن بهره می گیرم و گفته های کفرآمیز را ترک می کنم. من این کتاب را که از پدرم به میراث رسیده بود به زیور ها آراسته با قلم

نیازی نداشتم که آن بپرا به را از آن برگیرم و آن را همچنان که بود نگاهدارم. در سارها تونیز کتاب کلیله و دمنه و کتاب مزدک هست و من نمی پندارم که داشستی این کتابها را از شما برمسلمان بیرون نواند آرد. ..

آننگاه موبدرا پیش آوردند. موبد گفت که " این مرد گوشت جا نور مرده را که خفه کرده با شندی خورد و مرا نیز به خوردن آن وامیداشت و می بندها که آن گوشت از گوشت جا نوری که سرش بیرون داده تر باشد " موبد این نکته را افزود که " وی هر روز چهارشنبه گوسفندی سیا ه خفه می کرد و می کشت و سپس شمشیر بر میا نش میزد و از میان خونیمه آن راه می رفت و گوشت او میخورد " و نیز ازین تهمت را به افشین نهد که " روزی به من گفته است که من برای این عربان هر چه را که از آن نفرت داشتم کردم. تا آنجا که روغن دنبه خوردم و بر شتر سوار شدم و نعلین بر پا کردم. جز آنکه تا کتون موشی از تنم کشیده است یعنی نه موی به آهک سترده ام و نه ختنه شده ام. " افشین روی به حاضران کرد و پرسید که " بمن بگویید آیا این مرد که جنس سخن میگوید نزد شما در دین خود در خورا عتا ندواند بود؟ این مرد موبد محوس بود و ندیمی متوکل بر ادر خلیفه اختیار کرد و خود را مسلمان فراد نمود. آیا بدینداری او عتا دارد؟ " گفتند که " چرا شهادت کسسی را که بدین او عتا دندارید می پذیرید " آننگاه افشین روی بموبد کرد و پرسید " آیا میان خانه من و خانه تو دری یا روزنی هرگز بوده گفت " نه. پرسید " مگر نه ترا از بدین عتله های که به عجم دارم آگاه کردم آیا چنین نبود؟ موبد گفت " همچنین بود که تونیز موبد افشین گفت: " در این صورت تونز در دین خود با بسته. ا عتا دی و نه در عهد و پیمان دوستی وفا دار و با بر جایی. چه رازی را که در دوستانه بستوسیده بود من نا جوانمردانه برملا کردی

آننگاه مرزبان بن ترکش پیش آمد از افشین پرسیدند که این مرد را می شناسی؟ گفت نه. مرزبان را گفتند تو این شخص را می شناسی گفت آری این افشین است. افشین را نیز گفتند این مرزبان است. بس مرزبان روی به افشین کرد و گفت " ای حیلنگر. سرننگ و اسون چندین بار داری؟ " افشین گفت " ای دراز زینت سادان چه می گویی؟ " گفت " مردم کثورت نا مه چگونه بستوسید؟ " گفت " همچنانکه به پدر و نوجدمی نوشتند بر سادها انها چگونه می نوشتند؟ " افشین گفت " تونیز مرزبان گفت " مگر آنها در نامه های خود بزبان ارسوسه نیتس چنین و چنان نمی نوشتند؟ " گفت " چرا " پرسید آیا معنی آن سخنان این نیست که " بجای خدا بی از بنده او فلان بن فلان " گفت " چرا، معنی آن همین است. " محمد بن عبدالملک زیات روی به افشین کرد و گفت " آیا مسلمانان هرگز احتمال کشند که در راه آنها از اینگونه سخنان گفته شود؟ پس برای فرعون که گفت من پروردگار شامیم چه باقی گذاشته ای؟ " پاسخ داد " مردم پدر و چندم و نیز مرا قبل از آنکه سلام آورم بدینگونه خطاب می کردند. چون اسلام اخیا کردم مصلحت ندیدم که خود را از پدران خویش فرو رنهیم تا فرما نبرداری آنها در حق من ضایع و تبا ه نگردد و از فرما شم سربیزی نکنند. اسحق بن ابراهیم بن معصم ما حب شرط بود گفت " و بیگای خیدرتو چگونه بخدا سوگند خوردی و مسالتا مسلمان شد و تو خود آنچه را که فرعون مدعی بود دعوی همی کنی؟ " پاسخ داد که " این سو را عقیف (۵) بر علی بن هشام خوانند و تو بر من می خوانی، باش تا فردا کسی نیز ترا بر تو فرو خواند " این پاسخ، آشکارا به دسیسه کاری ها و بدگمانی های که در میان و نزدیکان خلفا در کار میکرد می دانستند. شامی بن هشام در او خردوره " ما " مومریاست حرس داشت بدگمان او را بر سر کشی و خلافت متهم کردند و ما موم را در حق او بدگمان نمودند. خلیفه عقیف بن عبس را که از سرداران او بود فرمود تا او را حاضر آورد و عقیف گوشه تا او و برادرش حسین بن هشام را هلاک کردند. سرعلی را بر نیزه کردند و به برقه بردند و بس از جندی به درین افکندند (۶) عقیف نیز جندسال بعد مورد سخط معتصم قرار گرفت و بس این اتفاق که بر او را زده معتصم عباس بن مسلمان " موم را بر ضد خلیفه بشورش واداشته بود و او را بند نهادند و هلاک کردند. بدگمانی خلیفه در حق عقیف تسلان بدان به بود که چون عقیف در نصیبین در گذشت پسرش صالح بن عقیف نزد خلیفه آمد و پدر را لعن کرد و او را بیاری جست و در خواست که او را بنام پدر منسوب نکنند و بجای صالح بن عقیف، صالح معتصمی بخوانند. (۷) در این پاسخ که افشین به اسحق بن ابراهیم میدهد در واقع به تناریف و تغییرات زمانه اشاره می کند و با کتا به از دسیسه ها و توطئه های رقیبان برده برمیدارد.

(ادامه دارد)

- ۱- تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۲۰۳
- ۲- Caliphate P. 517
- ۳- طبری و اجن نوشته است که معرب بیژن فارسی است.
- ۴- Caliphate P. 518
- ۵- عقیف بن عبس مقصود است که زسر را در آن ماه مسون بود و بس زعلی بن هشام ریاست حرس را با و دادند.
- ۶- تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۱۹۳
- ۷- یعقوبی ج ۳ ص ۲۰۲

شکست نظامیان در دادگاه نظامی

بقیه از صفحه ۱

سلطنت آبا و اجداد و قمرهای دوران قاجاریه است که آن را هم مثل عشرت آبا و اجداد با دکان نظامی تبدیل کرده اند و لسی عمارت کلاه فرنگی و تالار آئینه سلطنت - آبا و اجداد نسبت به عشرت آبا و اجداد - تمیز تری باقی مانده است. همین تالار آئینه که تالار نسبتاً "بزرگی" است برای تشکیل دادگاه در نظر گرفته شده بود. از جلوی درب بزرگ باغ که به خیابان سلطنت آبا و اجداد می شود تا جلوی عمارت کلاه فرنگی که در عمق باغ واقع است سربازان مسلح خط سیر را مشخص می کردند. در راهروهای تنگ و باریک داخل عمارت، بار دیگر کارت های ماریا و ارسا کردند و بالاخره به تالار آئینه وارد شدیم که در قسمت بالای آن جایگاه هیأت دادگاه، در سمت راست جایگاه دادستان و در قسمت بائین بدترتیب جایگاه متهمین و وکلای مدافع، خبرنگاران داخلی و خارجی و تماشاگران تعبیه شده بود.

ساعت ۴ و چهار و پنج دقیقه، سر تیسپ ریاضی رئیس ستاد ارتش "متهم ردیف ۲" در حالی که کت و شلوار تیره رنگی بخرن داشت و کلاه "تمیز و مرتب بنظر می رسید با تفاتی وکلای مدافع خود از در بائین تالار وارد شد و در نیمکت متهمین قرار گرفت. سکوت کامل بر فضای تالار حکم فرما بود و فقط سروصدای دوربین های فیلم برداری و عکاسی بگوش میرسید.

ده دقیقه بعد، از در روبرو - پشت جایگاه - ابتدا سر تیسپ آرموده دادستان ارتش داخل شد و بر کرسی دادستانی جلوس کرد. سپس سرلشکر مقبلی رئیس و سایر اعضای دادگاه (سر تیسپ افشار پور، سر تیسپ خزاعی، سر تیسپ شبروانی و سر تیسپ تیمور بختیار) بدون آمدن حاضران به احترام برخاستند. رئیس که قدمت متوسط و سراسر داشت اجازه نشستن دادولی هنوز از دکتر مصدق خبری نبود.

بلافاصله پنج و پنج در بین خبرنگاران شروع شد که لابد بیدار منتظر خبری غیر عادی، مانند متشاع متهم از حضور در دادگاه بود چون سابقه داشت که هیأت دادرسان قبل از متهم و وکیل مدافع او در جلسه دادگاه حاضر شوند.

اما در همین اثناء ناگهان "فلاش" دوربین های عکاسی از انتهای تالار برق زد و وقتی به عقب برگشتیم دکتر مصدق را دیدیم که بجا لت ضعف و به زحمت وارد جلسه می شد. یک سرهنگ "کسه بعد" دانستیم سرهنگ بزرگمیر وکیل مدافع اوست "زیر بغلش را گرفته بود. دکتر مصدق رب دوشا میر بر یک خاکی رنگی بتن داشت و روی آن هم یک مانتوی بزرگ پوشیده بود. سرش روی سینه اش خم شده بود و چنان بنظر می رسید که اگر سرهنگ زیر بغلش را رها کند نقش زمین خواهد شد. هنگامی که عکاسان و فیلم برداران به طرف او هجوم بردند صدای خسته ای گفت: "بگیرید... از متهم عکاسی"

بگیرید... عکس متهم را خوب بگیرید!" در حقیقت، مصدق از همان لحظه ورود، دادگاه نظامی را تحقیر کرده و با زیاده قرار داده. حال دکتر مصدق آنچنان نامساعد نبود که نتوانسته با شجاری حضور در دادگاه کت و شلوار بیوشدیا اجباراً "درباره جلسه برسد با طوری افتخار و خیزان را می برد که تصور شود او با زور به دادگاه کشانیده اند. این ها هر کدام گوشه های ظریفی از یک بازی بزرگ بودند که دکتر مصدق در دادگاه نظامی ارائه کرد.

سپردن دکتر مصدق به دادگاه نظامی اشتباه بزرگی بود که حکومت بعد از ۲۸ مرداد مرتکب شد. دکتر مصدق فرصتی را که در ۲۸ مرداد از دست داده بود در دادگاه نظامی بنفع خود جبران کرد. محاکمه را محاکمه کنندگان باختند.

یکی از همکاران دکتر مصدق - برای نگارنده نقل کرد که از ظهر ۲۸ مرداد، وقتی محقق شده و احدهای نظامی و تانک ها به معاونت نظامی حرکت کردند، در منزل دکتر مصدق این بحث به میان آمد که اکنون چه کار باید کرد. مرحوم نریمان خودکشی جمعی را پیشنهاد کرد که یک پایان نژادیک افسانه ای محسوب میشد. این پیشنهاد البته تصویب نشد (تنها دکتر غلامحسین زیرک زاده وقتی از سقوط دولت و بیروزی مخالفان آگاه شد چنین کاری کرد و از فرط ناخوشی بریدن رگهای دستش به حیات خود خاتمه داد). پیشنهاد دیگر این بود که دولت از مردم کمک بخواد و طرفداران خود را مسلح کند و به خیابان ها بکشد. این پیشنهاد طرفدارانی داشت ولی دکتر مصدق شخصاً با آن مخالف بود و گفت: ما یک مبارزه ای را شروع کردیم و سعی خودمان را به کار بردیم تا آن را بجایی برسانیم لکن در این مرحله دیگر کاری از دستمان ساخته نیست. باید قبول کنیم که شکست خورده ایم.

بدین سان مصدق در برخورد مسلحانه از نظامیان شکست خورد و دولتی در تالار آئینه سلطنت آبا و اجداد در میان جریفا و نویسند، دکتر مصدق به سهولت توانست برحالت "نظامی" دادگاه غلبه کند و آن را به یک آوردگاه سیاسی تبدیل سازد. در میدان سیاست دیگر نظامیان از پس او برنمی آمدند و او این با ثروت آن ها بود که شکست بخورد. ده دقیقه بعد، دادگاه را خود را آغاز کرد. از "متهم" خواسته شد خود را معرفی کند. مصدق بحالت نیم خیزا ایستاد و گفت: "دکتر محمد مصدق فرزند هادی، شغل نخست وزیر قانونی، مذهب... در اینجا بعد از استادن آثاره کرد و ادا داد: "آزاد آقا برسید!" در جایگاه خبرنگاران خارجی و لوله افتاد. همین چند کلمه از نظر آن ها یک توفان خیری بشمار می آمد. خبرنگاران داخلی جریان دادگاه را با خونسردی بیشتری تعقیب می کردند. برای ما که دکتر مصدق را در پارلمان هم دیده بودیم و با شکردهای سیاسی او آشنا یی

دا تنظیم، عکس العمل های او غیر منتظره نبود.

دکتر مصدق در ارائه بازی های غافلگیرانه دستی چیره داشت. در دوره تا نهم، روزی قرار بود برای پاسخ به استیفا جلیست به مجلس بیاید. آن روز در داخل و خارج پارلمان از دعای عظیمی بود. در تمام لژهای تالارها رستنان، لژمطبوعات، لژدیپلماتیک و لژتئاتران جمعیت موج می زد، کسانی که با زحمت زیاد خود را به داخل تالار رسانیده بودند برای آن که جایی پیدا کنند و صحنه خبر در بائین نخست وزیر و مخالفانش بهتر ببینند. از سروکله یکدیگر بالا می رفتند به نحوی که یکی از کوه ها با صدای مهیبی شکست و عده ای رویهم غلتیدند. این ازدحام از یک سو فضای عصبی مجلس از سوی دیگر، ماء مورین ادا ره با زرسی و مسئولان امور انتظامی را سخت نگران می کرد ولی هیچ راهی برای گاستن از فشار روانی ازدحام جمعیت مشتاق و هیجان زده وجود نداشت. در این هنگام ناگهان خیر دادند که دکتر مصدق در بیرون مجلس نطق می کند!

خبر، صاعقه آسا اثر گذاشت اما کسی آن را باور نمی کرد. همه گمان می بردند این خبر را ماء مورین ادا ره با زرسی ساخته اند تا جمعیت را از داخل تالار پارلمان بیرون بکشند. همه بیم داشتند که اگر بجنبند جایان را از دست بدهند. با این حال، رفتن به خبر قوت گرفت و عده ای بیرون رفتند و مجلس خلوت شد. مرحوم عبدالرحمن فرامرز که برای انجام کاری از جلسه بیرون رفته بود در همین وقت بازگشت و دید آن ازدحام خبری نیست. با تعجب پرسید: این ها کجا رفتند؟

به او گفتند که خبر داده اند نخست وزیر جلوی مجلس نطق میکنند و جمعیت برای شنیدن نطق او خارج شد. فرامرز به صدای بلند، غش غش خندید و گفت: "عجب حقه کشنگی سوار کرده اند... به عقل شیطان هم نمی رسیده چنین کلکی بزنند!" اما کلنگی در کار نبود. خبر حقیقت داشت. دکتر مصدق به جای آن که برای پاسخ گفتن به استیفا جلیست در مجلس حاضر شود، جلوی مجلس به میان جمعیت رفته بود و برای مردم نطق می کرد!

و همان جا بود که مصدق جمله معروف خود را بیان کرد: "مجلس اینجا است... هر جا

ملت با شدمجلس آنجا است!" ما که این بازی های غافلگیرکننده را از دکتر مصدق دیده بودیم طبعاً "انتظار" داشتیم دادگاه نظامی را نیز با عکس العمل های ویژه خود غافلگیر کند. همینطور هم شد. در ساعت ها و روزهای بعد، دیگر دادگاه نظامی نبود که مصدق را محاکمه می کرد. مصدق بود که دادگاه نظامی را به "دادگاه تاریخ" تبدیل کرده و با استکا را در آن را بدست گرفته بود. تا کشیک مصدق این بود که دادگاه نظامی و بخصوص دادستان آن را استهزاء کنند و در حال سر بسر گذاشتن با این "دادگاه"، صدای خود را به خارج از دادگاه و در نهایت امر بگوش تا ریخ برسانند.

سر تیسپ آرموده، دادستان ارتش، سردی که میبایستی در دادگاه نظامی با مصدق دست و پنجه نرم کند، خیلی زود متوجه این تاکتیک شد. پس از آن که دکتر مصدق خود را "نخست وزیر قانونی" معرفی کرد و بعنوان اعتراض به ملاحظیت دادگاه، از اینجا وارد شد که: "اگر من میگویم سیاست خارجی در این کار محاکمه دست دارد..."

آرموده اجازه صحبت خواست و گفت: "در این جلسه دادری پرونده آقایی دکتر محمد مصدق و تیمسار سر تیسپ ریاضی، متأسفانه ملاحظه میشود که اولاً خبرنگاران محترم چرا بدو عکاسان رعایت نمی فرمایند که این محل، محل دادری است نه صحنه تئاترونمایش، صدای دوربین های آنها ونوردستگاههای آنها بطور قطع دادستان ارتش را از انجام وظیفه خطیری که دارد بازمی دارد. به همین مناسبت از تیمسار ریاضی است دادگاه تقاضای رعایت نظم را فرموده و تذکرات لازم را بدهند و از اعمال خلاف قانون جلوگیری کنند..." با این اظهار، دادستان ارتش میخواست رئیس دادگاه را متوجه کند که اگر دادگاه نظامی به دادگاه سیاسی تبدیل شود "متهم" میدان ما نورا محدودی در اختیار خواهد بدیم و ما بنظر میرسد که از جای دیگری به رئیس دادگاه سفارش شده است ظوا هرا مرا حفظ کنید چون گزارش محاکمه در سراسر جهان انعکاس پیدا می کرد و حکومت وقت نمی خواست تصویر خشنی از خود، در جریان محاکمه مصدق ارائه دهد...

می گوید: - برای تیمسارین مویک ها با تمهیدات اسرار آمیزی برای استکان بفرستیم. سعید برادران می سرزد: در این کار اجبار هست؟ - میبندید لدر می گوید: بله، حسون میبندیدان ما تکنیک این مویک ها را نمی ستانند و یکی دیگر از زمانندگان حرکت خا ضرر طرسه، کونتر لیسواوز، به سعید برادران میگوید: رئیس مجلس تا این سپهرین روابط را با اسرار شمل دارد. این جلسه با توافقی و امضاء قرار دادهای تازه در خرید انواع تجهیزات به بیان می رسد و حاضران در جلسه به تفاق سعید برادران، نماینده دانشه تسلیمات بنیاد بنیاد را ان انقلاب اسلامی، بسرا ی طرف ناچار به سوی یکی از محلل ترسین رستوران های شهر کشتهایم بسسه راه می کشند. روزنامه نویس آلمانی کزاری خود را چنین بیان می دهد:

- سرسرا ها، میبندیدان با سعید برادران (به آلمانی) گفت: - آرزو کنیم که حکم به رودی شما نرسد.

بقیه از صفحه ۲

ایران - نصب شده است. ایران را در نولید جنگ افزاری بی حور انبساط مویک های ساده، خمیرا رهونا ریجسنگ تقریباً "خودکفا کرده است. اما البته ساید فرا موی کرده که کردلان فیروز الحجه مواد منفجره و قطعات یدکی ولوازم دیگر این کارخانه را مطلقاً بسسه آیت الله ها تریا سده، هر دو دستگا ه بسسه زودی بصورت آهن ساردهای درخواهند آمد.

یک روزنامه نویس آلمانی (بورکن روت) که در اوت ۱۹۸۶ در یکی از جلسات دیدار سعید برادران نماینده بسسه با مداران با مدیران شرکت فرینسز - وربر در سیرکنتها بیم حضور داشت، گزارشی می دهد:

در سراسر گفتگو، سعید برادران از مدیران الحجه سازی می خواهد تا مهندسانی برای تعمیر مویک های سار و بسا بسسرا ن بفرستند. مهندسان ما نفر دلدر

مسئول معاملات با ایران در شرکت فرینسز - وربر در سراسر سعید برادران

بقیه از صفحه ۱

عبدالرحمن الکوکی یکی از متفکران عر بدر قرن نوزدهم کتابی دارد بنام "طبیع الاستبداد" و در فصلی از این کتاب شرح می دهد که چه طور حکمران مستبد با هدیه کردن جز نا چیزی از آنچه بزور از مردم گرفته است آن ها را به دعا گوئی وا میدارد. کوکی مینویسد:

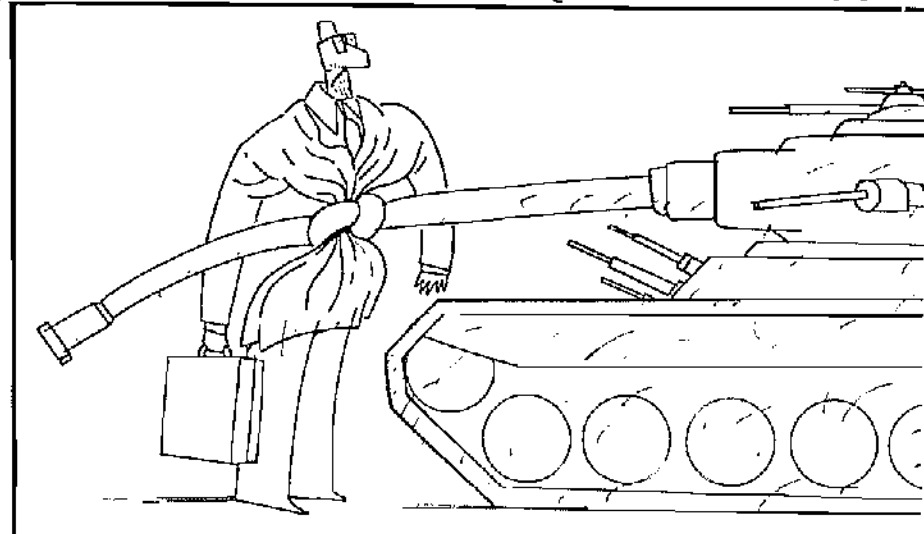
"از شگفتی ها اینست که مردم در مواردی حاکم مستبد را ستایش می کنند و بیشتر بدان قدرت سرکوبگرانه او بیند. حاکم مستبد آنها را در بند استبداد سیر می کند و آنان قدرت او را می ستایند و آنها را به دنائت و پستی می کشاند و آنان عظمت او را تحسین می کنند. و آنها را میچا پسند و آنان شکر گزارند چون خوشان را نریخته و از زندگی محرومان نگردد است. او آنها را بجان هم می اندازد و آنها را بسیر مهارت و تردستی او آفرین می گویند. وقتی حاکم مستبد از ثروت آنها و لخرچی می کند میگوید دست و دل با زاست. وقتی آنها را بدون زجر و شکنجه میکشد و را رحیم و دلسوز می شمارند. وقتی آنها را در معرض خطری مرکب از قرار میدهد عموماً "از بیم مجازات سر تسلیم فرود می آورند و اگر سر عده بی زبان به اعتراض بکشانند دیگران به معارضه با آنها بر میخیزند و چون بنظر میرسد که ازین جسارت خشمگینند. خلاصه این که در زیر سلطه استبداد همواره مردمانی پیدا میشوند که از ترسشان سر خود را میبرند"

فرهنگ تشییع استبداد

مسلح نیندند و اجسادشان را در جاله های بزرگ تلمبا رنگند تعمیر به نهاییت بزرگوار و گذشت و اغماض دولت می کنند. همینقدر که بتوانند بعد از ساعت ها انتظار کشیدن و از سید دمان در مساف ایستادن و نوبت گرفتن یک باکت سیگار یا یک قالب کره و یک قطعه مرغ بیخ زده به دست آورند و نشوند که "سهمیه تمام شد" بنظر آنها دلیل بر معجزه اقتصادی و شایسته کفایت دولت است همینقدر که بمباران های شبانه بر سر شهرها قطع شود

می میتوانست جلوی شما را بگیرد؟ همینقدر که تمیم به چنین کاری نگرفته اید معلوم میکنند شما آدم خوبی هستید و حقان برگردن من و خانواده ام مسلم است و من وظیفه دارم دست شما را ببوسم!

مردمی که با فرهنگ استبداد دخیل کرده باشند چنین اند. قسوت، شقاوت، زورگوئی، بی منطقی، قانوشکنی، بیرونده سازی، دروغگوئی، مردم آزاری و بیدادگری بنظر این مردم جزو مسلمات و



بفتوای ایشان با بدبا هرفس هفتاد مرتبه شکر گفت، چرا که در غیر این صورت کفران نعمت میشود!

در سالها قبل از انقلاب، اهل ذوق مضمونی ساخته بودند که یکی به یاسانی گفت: سرکار آژان، اجازه بدهید من دست شما را ببوسم، یاسان پرسید چرا؟ گفت برای این که شما انسان شریف بزرگوار و هستید و حق بزرگی برگردن من و خانواده من دارید. یاسان گفت: اما من شما را نمی شناسم و کاری برای شما نگردادم. آن شخص گفت: چرا، سرکار اگر اراده می کردید که "باتون" خودتان را در هر چه نه بدتر من بتبا نید و با دو کلمه گزارش آنچنانی مرا بجایی بفرستید که عرب نی انداخت

حقوق بدیهی حکومت است. بنا بر این حکومت اگر جزئی تخفیفی قائل شود مثلاً اگر مخالفان خود را به جای آن که با شکنجه بکشند آن ها را بطور معمولی اعدام کرد یا آنقدر در گوشه زندان نگاهان داشت تا همانجا بیوسند و بمیرند این دلیل بر کرامت و شفقت است و بدین خاطر باید مورد ستایش قرار گیرد!

همچنانکه بقول عبدالرحمن الکوکی مردن از ترس برک و معلول جیل اشخاص نسبت به حقوق انسانی و شرف آزاده ماندن و آزاد زیستن است.

هیچ ملت آزاده و زنده بی نیاید خود را زندانی این فرهنگ تشییع استبداد کند و زندانبان خود را بستاند.

از یهودیان یا دیگریم که داستان زجرو کشتار همکیشان خود را در جریان جنگ دوم جهانی به هیچ قیمت نمی گذارند که منسه شود و اگر ملامتشان کنید که چرا بعد از چهل سال هنوز زول کن معامله نیستند و بهر بها ته با دبه زخمشان میخورد جواب می دهند "ما حق نداریم فراموش کنیم!"

ما ایرانیان هم، علی رغم هوا خنلافی که با هم داریم، حق نداریم آنچه را بر سر ملت و مملکت ما آمده است فراموش کنیم. چه طور می توانیم فراموش کنیم که مملکت ما قربانی بازی نیادانه یک مشت اشخاص فرصت طلب بی رحمی وجدان شده است که جز حب ریاست و تحصیل قسدرت اهریمنی هیچ هدفی نداشته اند و برای نگاه داشتن این قدرت هنوز هم حاضرند هر کاری بکنند.

می گویند خدا به آیت الله خمینی عمر بدهد تا این کار خیر را بجایی برساند چون کسی غیر از او نمی توانست و نمی توانست آخوندها را سر جایشان بنشانند و "حکومت" را از "فقا هت" جدا کند. عجیب! مگر جز آیت الله خمینی کسی این بلایا بر سر ما نازل کرد که حالا ز سرنا چاری و بحکم ضرورت و نظار میخواستند زنجیری را که بدست خود بر پای ملت و مملکت نهاده است کمی شل تر کنند؟

این حکومت را شخص آیت الله خمینی با توطئه و تزویر و بهیهای بر امانداختن سیل خون و با گذاشتن روی تمام اصول حقوقی و اخلاقی، حتی مبتذل ساختن دین و مذهب، به وجود آورد و خودش هر چه بود فعلاً کار ندارد و ولی منطقی این بود که کتب فقهی برای ساختن یک جامعه سعادت مند و سالم جدیدین قرن و چه در قرون آینده وافی و کافی است و نه فقط در ایران، بلکه در تمام بلاد اسلام باسد آخوندها بر مسند حکومت بنشینند و بر مبنای مقررات فقهی حکومت کنند.

تمام این جنگ و جدال و فتنه و قتال معلول همین منطق و همین بازی بسوده است. حالا جمعاً میگویند این ها همه را با بدبختی موشی سپرد و دعا بجان امام خمینی کرد که فهمیده است با احکام فقهی نمیشود مملکت اداره کرد و میخواست هدست فقها را اندکی از کارها کوتاه کند!

بقیه از صفحه ۹

مصدق باز معلول

به چه نحوی باید اراده حاکم آنها را به اجراء می آورد؟ از توسل به جدیجان قانون اساسی هم نتیجه ای نگرفته بود، زیرا شاه که در جهت خلاف اراده ابراز شده مردم، برای سراندازی دولت با بیگانگان همداستان شده بود، زیرا اراده رای دهندگان و انحلال مجلس نمیرفت و بسا نکست کودتای ۲۵ مرداد، طبق برنامه، از کشور خارج شده بود.

واقعا "مصدق جز آنچه کرده با بد میکرد؟ در چنین شرایطی، متهم کردن مصدق به زیرا گذاشتن آن قانون اساسی و اقدام برای برهم زدن اساس آن حکومت مشروطه، نوعی بی عملی بود که تنها از عهد آتین قاضیان آن دادگاه های نظامی برمی آمد.

امروز هم هستند جماعتی که در احیای آن مشروطه و آن قانون اساسی، نفعی ندارند و مصدق را بعنوان مظهر طرز تفکری در جهت خلاف آمال و آرزوهای خود، به صد عیب متهم میدارند. ولی همداستایی معمولاً نه افراد مورد اشارت را زسخن، با این جماعت و مظهر ضد موکراتیست و قانون شکن، بر یکی از دمکرات ترین چهره های مشروطیت ایران زدن، مایه تاسف بسیار است، زیرا آنها نشتی است که به خرد خود و به قاضی تاریخ روا میدارند.

R. GUTFAH: NATIONALISM IN IRAN P. 277

به نقل با ختم از کتاب زندگی سیاسی

مصدق نوشته فوا دروغانی - ص ۳۳۶

۲ - GEORGES BURDEAU : INSTITUTIONS POLITIQUES P. 166

۳ - K. ROUSSEVELT : COUNTERCOUP P. 126

به نقل از کتاب زندگی سیاسی مصدق، نوشته فوا دروغانی ص ۴۳۱

۴ - محمدرضا شاه: پاسخ به تاریخ چاپ دوم ص ۷۳



سهند

آدرس

SHARIFI R.

B.P. 1006-16

75761 PARIS CEDEX 16



نشانی:

QYAM IRAN
C O C.B.
17, bd RASPAIL
75007 PARIS
FRANCE



ایران هرگز نخواهد مرد